

زندگینامه

حضرت آیت الله العظمی
حاج شیخ حسین نوری همدانی
«دام ظلّه»

اقتباس : از مصاحبه معظم له

با مجله حوزه سال ۱۳۶۷

شماره ۲۷ و ۲۸

با تصحیح و اضافات

(احد التلامیذه)

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول

بی شک ، تحول در ابعاد گوناگون حوزه های علمیه و هماهنگ کردن آنان با مقتضیات زمان ، و هدایت اندیشه های شاداب ، به سوی سرچشمه های زلال معرفت ، بدون بهره جوئی از تجربه و فکر بزرگان میسر نیست . ما در این شماره با چهره ای به گفتگو نشسته ایم که اخلاص ، تواضع ، تقوا ، سابقه درخشان ، ژرکاری ، مبارزات سیاسی ، اطلاعات وسیع ، تبحر در فقه و اصول ، آشنائی دیر پای با نهج البلاغه و آگاهی به زمان از برجستگی های اوست .

از این رو ، تجربه ها و نظرات وی می تواند در شکوفایی سیستم درسی حوزه های علمیه و هماهنگ کردن آن با نیازهای روز ، کار ساز و الگوی بسیار مناسبی برای جویندگان دانش باشد.

در این برهه از زمان برزیگران فضیلت و اخلاق در مزرعه دلها حکم می رانند و با آفات به مبارزه برخاسته بودند و بسان نگهبانانی نگران و هوشیار ، مراقب اوضاع و پاسداری از ارزشهای متعالی بودند ، حوزه علمیه قم ، در کار تحولی عمیق بود ، از نظر علمی پر رونق گرم و امید بر انگیزه و از نظر سیاسی چشم و چراغ توده های محروم و در بند ، این مراقبتها و دلسوزیهای چهره های مصمم و متعهد حوزه علمیه قم ، سبب گردید که در عصر وحشت و نومیدی و اقتدار نوکران اجنبی ، حوزه های علمی ، بعنوان چشم و چراغ و کانون امید مردم باقی بماند و چهره های برجسته علمی ، اخلاقی و سیاسی ، را تحویل اجتماع بدهد .

در سرآغاز دفتر ایام این شخصیت بزرگ ، پدر دانشمندی را می بینیم که شهر را رها می کند و به روستا کوچ می کند . تا رسالتش را در آنجا به انجام رساند : چه ، محیط شهر برای دین داران بویژه روحانیون تابه گذاخته بود و درنگ در آنجا ممکن نبود . در این شرایط است که حضرت استاد ، حیات علمی خود را می آغازد و در محضر پدر نخستین ، دانش خود را پی ریزی می کند : گامهای نخستین را به گونه ای استوار بر میدارد که دیری نمی باید در حوزه علمیه همدان و پس از آن در حوزه علمیه قم می درخشد و در

نزد استادان بزرگوارش ، منزلتی والا می یابد . حضرت استاد در سال ۱۳۲۲ شمسی برای پیمودن مدارج علمی راهی قم می شود .

حضرت آیت الله حسین نوری ، محصول این مقطع زمانی حوزه علمیه قم است که در این مصاحبه که بخش اول آن را در پیش رو دارید ، با چگونگی تحصیل ، روش فراگیری دانش ، روشهای درسی حوزه علمیه و استادان بزرگوارش که بیشترین نقش در شخصیت ایشان داشته اند همچون آیت الله العظمی آخوند همدانی ، آیت الله العظمی خوانساری ، آیت الله العظمی داماد ، آیت الله العظمی بروجردی ، آیت الله العظمی امام خمینی ، آیت الله العظمی رفیعی قزوینی و آیت الله العظمی حاج میر سید علی یتربی کاشانی «قدس الله اسرارهم» آشنا خواهید شد.

حوزه : با سپاس از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید خواهشمندیم طبق معمول از شرح زندگی و دوران تحصیلی خود آغاز فرمائید .

استاد : بنده در سال ۱۳۰۴ شمسی در یک خانواده روحانی ، در شهر همدان بدنیا آمدم و در سن هفت سالگی ، در پیش پدرم که یکی از علماء همدان و معاصر با آیت الله العظمی آقای آخوند ملا علی همدانی و هم حجره با ایشان بوده ، درس خواندم را شروع کردم . ادبیات فارسی ، کتاب گلستان ، انشاء ، ترسل نصاب و ... تا معلم را پیش ایشان خواندم . بعد از آن ، همراه پدر بقصد تحصیل در مدرسه آخوند به همدان آمدم . باید اضافه کنم که من درس کلاسیک ، اصلاً نخواندم - از الفبا ، پیش پدرم خواندم و هیچ به دبستان و دبیرستان نرفتم .

مرحوم پدرم ، برای درس خواندن بنده اهتمام زیاد داشت و یکی از موضوعاتی که خیلی به آن اهتمام داشت ، موضوع اتقان در درس خواندن بود ، که باید خیلی پاکیزه درس بخوانم و می گفت هرچه پایه محکمتر باشد ترقی انسان بهتر و زودتر انجام خواهد گرفت . امروز درس میگفت ، از همان صرف میر و مقدمات فردا گوش می کرد و تحویل می گرفت . اگر خوب خوانده بودم ، تشویق می کرد و اگر خوب نخوانده بودم ، تذکر میداد .

من ، از همان درس عوامل به آن طرف ، ملزم بودم هر درسی را سه مرتبه مطالعه کنم . یک دفعه از اول تا آخر درس ، از لحاظ صرفی ، کلمه به کلمه صیغه ها را از من می

گرفت . دفعه دوم ، همان درس را از لحاظ نحوی ، از لحاظ اعراب و جمله بندی ، تجزیه و ترکیب ، از من تحویل می گرفت . سوم از لحاظ محتوا و مطالب ، که باید کتاب را روی هم بگذارم ، از اول تا آخر درس ، مطلبش هرچه بوده بگویم . بطوری بود وقتی که سیوطی می خواندم ، صیغه ای نبود که ریشه اش را ندانم . حتی قرآن را باز می کرد ، از اول صفحه ، تا آخر صفحه ، صیغه ها را باید من کلمه به کلمه بگویم ، این باعث شد که در صرف و نحو ، خیلی کامل پیشرفت کردم . در سال ۱۳۲۱ شمسی بود که ایشان من را پیش آیت الله آقای آوردند که در مدرسه آخوند ، درس بخوانم . در حدود یک سال و نیم هم در مدرسه آخوند درس خواندم .

حوزه : از خصوصیات مرحوم والدتان نیز مطالبی را بیان دارید .

استاد : از خصوصیات مرحوم والد ، یکی این بود که از مصرف وجوه شرعی امتناع داشت . زمان رضاخان که برای آخوندها سخت گیری می شد ، ایشان ناچار شد برای حفظ لباسش ، چون عمامه ها را بر می داشتند ، به یک روستائی در دوازده فرسخی همدان ، به نام « پاینده » برود . ایشان ، با این که امام جماعت بود و به وعظ و ارشاد مردم مشغول بود ، در عین حال از گرفتن و مصرف کردن وجوه برای خود امتناع میکرد و لذا دگانی برای کسب دائر کرد و از درآمد آن ، هم خود امرار معاش می کرد و هم به مردم کمک می کرد .

یکی از مزایای دیگر ایشان این بود که خطش بسیار عالی بود . ما را ملزم می کرد که علاوه بر درس خواندن ، روزی سی ، چهل سطر اقلأ مشق بنویسیم . با آن قلمهایی که قدیم مشق مینوشتند . من و اخوی را در نوشتن ، خیلی تشویق می کرد . ایشان ، خطش بسیار زیبا بود و الان نمونه هایی از آن را داریم .

یکی از مزایای ایشان ، این بود که اخلاص زیادی به حضرت ابی عبدالله (ع) داشت . که من یادم نیست اسم امام حسین (ع) برده باشیم و اشک در چشمش حلقه نزده باشد . بارها می گفت : بنده همیشه از خدا خواسته ام که در دودمان من دو چیز باقی بماند . یکی ، عزاداری سید الشهداء (ع) ، یکی هم فقه . بله این خصوصیات ایشان بود .

حوزه : نسبت به حوزه علمیه همدان و ویژگیهای تحصیلی و مدیریتی آن ، بویژه شیوه های تربیتی مرحوم آخوند سخن بگوئید .

استاد: بنده از آن وقتی که به همدان آمدم و شروع به تحصیل کردم، درس هم می گفتم. در اوائل پائیز سال ۱۳۲۲ شمسی، مطابق ۱۳۶۲ قمری، برای تحصیل به قم آمدم. در اینجا لازم است از آیت الله العظمی آخوند علی همدانی «رحمه الله علیه» مطلبی بگویم:

آیت الله لعظمی آقای آخوند، مرد بسیار بزرگی بودند و علت آمدن ایشان به همدان این بود که از آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری «رحمه الله علیه» اهالی همدان خاسته بودند یک نفر برای اداره امور علمی و تبلیغی همدان و اطراف همدان به آن شهر فرستند، آن بزرگوار هم آقای آخوند را فرستاده بودند، ایشان رضوان الله علیه، دارای فضائل بسیاری بود، یکی این که: مرد جامعی بود. یعنی معلومات ایشان، در فقه و اصول فقه، منحصر نمی شد. در تاریخ تفسیر و انساب و ادبیات عرب هم بسیار خیره بود.

جامعیتش کم نظیر بود. دوم این که خیلی خوش معاشرت و خوش مجلس بود و به همین وسیله، در اعماق دلها، نفوذ می کرد و تربیت و موعظه اش بسیار مؤسر می شد. خیلی هم خوش بیان بود.

لذا منبرش هم بسیار خوب بود. ماه رمضان و محرم، در پای منبرش غوغا می شد. مطالبش در منبر، چون از دل برمی خاست، بسیار مؤثر بود و انسان را منقلب می کرد و تحولی بوجود می آورد.

یکی دیگر از مزایای آخوند، رحمه الله علیه، این بود که: خیلی قدر اوقات را می دانست. و جدی بود. از پنج دقیقه وقت هم استفاده می کرد. معمولاً هر کجا می رفت، کتابی زیر بغلش بود.

آقای آخوند، رحمه الله علیه، خیلی به من عنایت داشتند. همیشه نصیحت می کردند، برای نمونه یکی از نصیحتهایش را عرض می کنم:

سال ۱۳۴۵ بنده در نتیجه فعالیت‌های سیاسی و مبارزه با رژیم منفور گذشته، که امام خمینی رضوان الله علیه آغاز کرده و پرچم آن را بدوش می کشید و ما در زیر آن پرچم و پشت سر معظم له گام به گام جلو می رفتیم در زندان قزل قلعه، مدتی زندانی بودم، بعد که آزاد شدم، چون تابستان بود و حوزه قم تعطیل، به مشهد آمده و به منزل آیت الله

العظمی میلانی وارد شده بودند . رفقا در مدرسه نواب ، برای بنده جلوسی ترتیب داده بودند .

علماء برای ملاقات بنده آمدند . آقای میلانی و آقای آخوند نیز تشریف آوردند . بعد از آن بنده برای بازدیدشان به منزل آقای میلانی رفتم . پس از انجام ملاقات ، آقای آخوند به من فرمودند : چند دقیقه ای باشید . خلوت شود ، با شما کار دارم . صبر کردم خلوت شد ، بنده را به اطاق خودشان بردند . این را باید بگویم ، بنده آن وقت که به همدان رفتم و در مدرسه آخوند درس می خواندم ، چون طبع شعر داشتم ، گاهی شعر می گفتم . ایشان این موضوع را شنیده بودند و به حجره بنده تشریف آوردند و فرمودند : آمدم نصیحتی بکنم و آن این است که شما مشغول درس خواندن باشید و وقت خود را با شعر تلف نکنید . من از آن تاریخ از گفتن شعر و صرف وقت در آن ، خودداری کردم . تا این که در مشهد ، در منزل آقای میلانی ، وقتی خلوت شد ، به من فرمودند : یادتان هست که آن سال که آمدید همدان ، به شما یک نصیحتی کردم ، حالا هم چون به شما خیلی علاقه مندم ، می خواهم یک نصیحتی به شما بکنم . آن نصیحت این است که شما به مور و ملخ کار نداشته باشید . بعداً توضیح دادند که من می بینم شما مقابله هائی می نویسید در باره زنبور عسل و موریانه و مورچه و ... این نه از این جهت است که کار خوبی نباشد . خود است ، داشتن قلم خوب است . ولی ما باید سعی کنیم در آینده یک فقیه کامل ، مفسر و عالم جامع باشیم . از شما انتظار داریم چنین باشید . اینها که شما در باره مور و موریانه و زنبور عسل می نویسید ، دانشگاه رفته هم می تواند بنویسد . اما از شما که استعداد رسیدن به مقام فقاها را دارید ، حیف است . بنا بر این از این به بعد دور مور و ملخ را خط بکش . در این موقع بنده از ایشان نیز تقاضا کردم که مرا نصیحت و موعظت بفرمایند .

در پاسخ حقیر فرمودند : تا میتوانی به طلاب علوم دینی خدمت کن ، اینها بالاخره منسوب امام عصر « عجل الله تعالی فرجه » به شمار میروند .

یکی از شیوه های مرحوم آخوند ، رحمه الله علیه ، این بود که با طلاب خیلی گرم می گرفت . این عجیب بود که شهریه آنها را خود می داد . مقسمداشت ، ولی بیشتر خودش شهریه می داد . چرا ؟ برای این که هر طلبه که می آمد شهریه بگیرد ، از درس و بحثش

سؤال می کردند . از مشکلاتش و وضع زندگیش می پرسیدند و وقتی می دیدند طلبه ای نیازمند است و احتیاج بیشتری دارد ، بیشتر شهریه می دادند . یا اینکه خوب درس خوانده بود شایسته ترین را تشویق می کردند .

یکی دیگر از خصایص آخوند رحمه الله علیه این بود که به غربا توجه بیشتر داشت . خیلی عجیب ، بعضی از طلبه ها در قم بودند ، در سال دو سه مرتبه می رفتند و از ایشان برای کمک زندگی خود پول می گرفتند و می آمدند ! علی ای حال ، خیلی با طلبه ها گرم می گرفت . به حجره ها می رفت ، می نشست ، صحبت می کرد . کمتر کسی است که انطور باشد . ملاقات ایشان وقت معینی نداشت ، صبح که می شد ، ساعت ۷ و ۸ در حیاط باز بود . هر کس ، هر وقت می آمد ، وارد می شد می نشست ، اگر سؤالی داشت می پرسید و ایشان پاسخ می داد و اگر مشکلی داشت بیان می کرد و ایشان رفع مشکل می کرد . این نشست تا ظهر ادامه داشت . بعد ، نماز می خواند و نهار می خورد و باز از ساعت ۳ بعد از ظهر ، در را باز می گذاشت ، تا هر کس هر کاری دارد ، مراجعه کند . این اهتمام و حوصله خیلی عجیب است . کمتر شخصیتی است که اینچنین مردم دار باشد . تلفن می کردند ، کار داشتند یا مثلاً استخاره می خواستند ، ایشان شخصاً جواب می داد . خلاصه ، ایشان از لحاظ اخلاقی و اخلاصی و توجه به خدا و ائمه اطهار ممتاز بود . وقتی حوزه را اداره می کرد ، همیشه قبل از درس فقه و اصول نیم ساعت تفسیر می گفت . از ساعت ۹ تا ۱۲ هر سه بحث را تمام می کرد ، سیره اش ، اینجوری بود .

البته آخر درسش هم به بعضی از شاگردهایش ، می فرمود : مصیبت می خواندند . «یکی ز آقایان می فرمود: آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم ، در اول درسهایش می فرمود: مصیبت می خواندند » .

مدرسه مرحوم آخوند ، کوچک بود . آن مرحوم آنرا وسعت داد و کتابخانه مهمی هم برای آن دایر کرد . کتابخانه ایشان ، الان هم هست و یکی از کتابخانه های عالی و مهم ایران است .

در آخرین ملاقاتی که با آیت الله العظمی آقای آخوند داشتم ، چون گاهی تابستان ها به همدان می رفتم و به محضرشان شرفیاب می شدم ، به ایشان عرض کردم به بنده نصیحتی بفرمائید ، باز همان نصیحت قبل را تکرار کردند و فرمودند ، نصیحت من به شما این

است که تا می توانید به کار طلبه ها برسید . به آنها کمک کنید و مضایقه نکنید . چون آنها به منسوب امام عصر « عجل الله تعالی فرجه » می باشند .

حوزه : خصوصیات اخلاقی و برخی خاطرات گفتنی استادانتان را بیان دارید.

استاد : بنده که در اوایل شهریور ۱۳۳۲ شمسی و ۱۳۶۲ قمری به قم آمدم ، در نزد حضرت آیت الله سید محمد باقر سلطانی طباطبایی ، رسائل و مقداری از مکاسب را خواندم و در محضر حضرت آیت الله العظمی آقای داماد ، مقداری از سطح ، مکاسب ، و کفایتین را خواندم و مقداری از رسائل را پیش آیت الله شیخ محمد مجاهدی ، که مرد ملایی بود خواندم .

یکی دیگر از اساتیدم ، آیت الله میرزا مهدی تبریزی بود که پیش این مرد محقق قسمتی از سطح و کفایه را خواندم . این مرد بزرگ در عبارت فهمی ممتاز بود .

آنزمان که من به قم آمده بودم زمان آیات ثلاث ، آیت الله العظمی حجت ، آیت الله العظمی سید محمد تقی خوانساری و آیت الله العظمی صدر « رحمه الله علیه » بود . یکی از خاطرات من مربوط به سال ۶۳ قمری و ۲۳ شمسی است که نماز باران به امامت آیت الله العظمی خوانساری برگزار شد . آنسال باران کم آمده بود و مردم قم در مضیقه بودند و ایشان نماز مغرب و عشاء را در مدرسه فیضیه می خواند . نماز تقریباً یکساعت طول می کشید . خیلی با حال نماز می خواندند و ایشان از لحاظ عبادت خیلی ممتاز بودند . عده ای از مردم قم که اکثراً کشاورز بودند ، آمدند و گفتند : باران نیامده و زراعت ما دارد می سوزد . ایشان دستور فرمودن که اعلام شود اعلامیه هایی توی بازار بزنند که مردم سه روز روزه بگیرند . و روز جمعه برای خواندن نماز باران ، پا برهنه و پوشیدن لباسهای وارونه حاضر شوند . ما هم با مردم حرکت کردیم و رفتیم طرف خیابان خاک فرج که آنوقتها بیابان بود و نماز خواندیم . همه مردم قم بودن ، و همه طلاب و روحانیون عباها را وارونه پوشیده و پاها را هم برهنه کرده بودند . انجا قبل از نماز ، خطیب بسیار مبرّز ، مرحوم حاج شیخ محمد تقی اشراقی « رحمه الله علیه » منبر رفتند و صحبت کردن ، در ضمن به مردم گفتند : ما وظیفه داریم نماز بخوانیم ، حالا باران آمد یا نیامد ، آن دیگر با خداست . ما میخواهیم به وظیفه عمل کنیم . به هر حال نماز باران خوانده شد و وقت

برگشتن چون از باران خبری نشد عده ای مارا مسخره می کردند که ، عباها یتان را جمع کنید که گل آلود نشود .

روزهای جمعه آیت الله خوانساری نماز جمعه می خواندند . و لذا تشریف آوردند مسجد امام و نشستند . ما هم نشستیم و قبل از اینکه خطبه بخوانند ، با آنها که نشسته بودند صحبت و موعظه می کردند که بله ما عوض شده ایم ، خدا عوض نشده است ، ما بد شده ایم و ...

خلاصه آن روز گذشت . دو روز بعدش چون از آمدن باران خبری نشده بود ، ایشان اعلام کردند که فقط طلبه ها روزه بگیرند و فقط طلبه ها بیایند . دفعه دوم ، پشت قبرستان حاج شیخ عبد الکریم ، قبل از قم نو ، دست راست در جاده اراک ، که آن موقع بیابان بود ، نماز برگزار شد . این دفعه آقای خوانساری خیلی متقلب بودند . نماز ایشان که داشت تمام می شد ، ابرها پیدا شدند . خلاصه قبل از اینکه برگردیم و وارد قم بشویم ، باران شروع شد . و بالاخره بارانی آمد که دوباره همان کشاورزها آمدند و گفتند بس است . ممکن است سیل بیاید ، دعا کنید که باران متوقف شود .

در اینجا به دو قضیه ، در ارتباط با حضرت آیت الله خوانساری اشاره می کنم :

۱. در موقعی که حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری «رضوان الله علیه» تصمیم به خواندن نماز باران ، به شرحی که گفته شد . گرفتند ، از قراری در آن هنگام مسموع گردید : آیت الله العظمی سید محمد حجت و آیت الله العظمی صدر به ایشان پیغام دادند که ما هم حاضریم در نماز باران شرکت کنیم . ایشان در پاسخ به آن پیغام فرمودند : نه شما شرکت نکنید . من نماز باران را میخوانم . اگر خداوند دعای ما را مستجاب کرد و باران آمد ، مردم آنرا به حساب همه روحانیت میگذارند و موجب عزت و عظمت روحانیت می شود ولی اگر باران نیامد مردم اینرا به حساب من می گزارند و عزت و عظمت شما محفوظ می ماند .

۲. از جمله موضوعاتی که از آیت الله خوانساری با چشم خود دیدم این بود که ما چند نفر می خواستیم شرفیاب شویم . نزدیک منزل ایشان که رسیدیم ، دیدیم ایشان از جایی دارند به طرف منزل می آیند . به درب منزل که رسیدند سائلی

سررسید و به ایشان عرض کرد که من پیراهن ندارم . آقا وارد اتاق شدند و ما هم پشت سر ایشان وارد اتاق شدیم . دیدیم قبای خود را از تن بیرون آوردند و بعد پیراهن را از بدن درآوردند و به آن سائل دادند و سپس قبای خود را پوشیدند و همانطور بدون پیراهن نشستند و به کار مردم رسیدگی می کردند و به سؤالات ما پاسخ می دادند .

بعد از آن یکی دیگر از اساتید مهم ما مرحوم آیت الله العظمی سید محمد داماد می باشد که حدود ۱۲ سال در درس فقه و اصول معظم له شرکت نمودم . چند نفر بودیم در حوضه که به شاگردان داماد معروف بودیم . ایشان مرد بسیار دقیقی بود و دقت نظر ایشان انصافاً خیلی خوب بود . در تربیت شاگرد و عنایت به شاگرد هم ممتاز بود . نوشته هایی از درس آن مرحوم را بنده دارم . من درسهای ایشان را می نوشتم و بعداً خدمت ایشان میدادم . مطالعه می کردند و با دقت در حاشیه اش چیزهایی می نوشتند که اکنون وقتی نگاه میکنم برای من یک یادگار آموزنده و مهمی است .

در تواضع ، اخلاص و ساده اندیشی کم نظیر بود . این را فراموش نمی کنم . یک روز درس میگفتند ، در مسئله وضو به اینجا رسیدند که در موقع گرفتن وضو باید انسان خودش آب بریزد و خودش وضو بگیرد و کسی کمک نکند . البته کمک هم مراتب دارد . بعضی مراتب باطل میکند و بعضی مراتب مکروه است . روایتی خواندم از « وسائل » که حضرت امام رضا (ع) زمانی که به مجلس مأمون وارد شدند و مأمون در حال وضو گرفتن بود ، بدین نحو که یک نفر آب میریخت در مشت او و او وضو میگرفت . حضرت امام رضا (ع) به مأمون فرمودند : « لا تشرک بالله یا امیرالمؤمنین » . این کلمه را که ایشان خواندند ، که حضرت رضا به مأمون ، امیرالمؤمنین گفته باشد ، فرمود : این حدیث ممکن است سنداً مخدوش باشد ، مخدوش هم هست . چون ما نداریم در روایت صحیح که ائمه علیهم السلام ، به خلفای جور ، امیرالمؤمنین گفته باشد . در کتاب (الامام الصادق و المذاهب الاربعه) تألیف اسد حیدر ، این بحث است که هیچ وقت ائمه علیهم السلام به بنی عباس و خلفای جور امیرالمؤمنین نگفته اند و اگر در یک جا داشته باشیم سند ضعیف است . امام صادق علیه السلام هم هرگز به منصور امیرالمؤمنین نگفته است .

بر اثنای بحث این کلمه (امیرالمؤمنین) ایشان را منقلب کرد به طوری که به شدت گریه کرد و نتوانست آنروز درس بگوید. متأسف شد که وضع طوری باشد که امام صادق علیه السلام بگوید امیر المؤمنین!

اخلاصش را دارم، میگویم که آنروز با گریه اش همه را منقلب کرد و نتوانست درس بگوید. عبایش را بر سرش گرفت و جلسه را ترک کرد. خلاصه ۱۲ سال هم بنده پیش ایشان خواندم. از جمله کسانی که باز پیش آنها درس خواندم آیت الله آقای علامه طباطبایی بود که پنج سال بنده به درس اسفار ایشان رفتم. البته عظمت و بزرگواری آیت الله علامه طباطبایی از لحاظ اخلاق، کمال و معلومات و تربیت شاگرد، معلوم است و نیاز به توضیح ندارد.

یکی دیگر از اساتید بزرگ ما حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد حجت کوهکمری بود.

من در درس ایشان مدتی شرکت می کردم. درس معظم له، در آن زمان در قم ممتاز بود.

استادی بسیار بزرگ و خیلی خوش بیان بودند. در درس گفتن سلیقه خوبی داشتند. مطالب را دسته بندی می کردند. دسته بندی مطالب بگونه ای بود که نوشتنش خیلی راحت بود. روش آن مرحوم باید برای ما درس باشد که مطالب را تنظیم کنیم. مثلاً بیع فضولی که می گفت، در بیع فضولی چند تا مبناست: مبنای مرحوم شیخ انصاری، مبنای مرحوم آخوند خراسانی که از حاشیه آخوند بر مکاسب استفاده می شود _ مبنای مرحوم سید محمد کاظم یزدی، مبنای مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی و مبنای خودش، پنج شش تا مبنای بود. از اول بیع فضولی تا آخر، هر روز مطلب هر کس را روی مبنای خودش، بطوری تنظیم می کرد که انسان از این بیان و دسته بندی تعجب می کرد. درس را به این ترتیب می گفت و مقتضای مبنای هر کس را در مسأله، بیان می کرد، یا در صحت و نفوذ بیع فضولی و در بحث احازه مثلاً در نقل و اقسام کشف و ... تقسیم بندی بسیار جالبی داشت.

نکته دیگری که در رابطه با ایشان بنظر رسید، آن است که روزی که در آستانه احتضار قرار گرفته بود، رفتم منزل ایشان، نزدیک مدرسه حجتیه. من توی حیاط بودم و

اشخاص دیگری هم بودند . همه ناراحت و متأثر بودیم . یک نفر آمد و گفت : برای ایشان ، مقداری تربت سید الشهداء (ع) آوردند ، تربت را با آب قاطی کردند . تا ایشان بخورند . ایشان هم برداشت و نزدیک لبش آورد و گفت : (آخر زادی من الدنيا تربته الحسين).

و آنگاه نوشید و اشهد ان لا اله الا الله را گفت و روبه قبله ، به جوار حق پیوست .
آقایان ثلاث ، آیات عظام حجت و خوانساری و صدر ، این سه بزرگوار ، آن موقعی که بنده به قم آمدم حوزه را اداره می کردند .

آیت الله العظمی آقای بروجردی هم از علماء و فقهای بزرگ و معروف بود و در بروجرد زندگی می کرد .

روزی برای معالجه نقاهتی که داشتند به تهران تشریف آوردند و در بیمارستان فیروزآبادی بستری شدند .

علماء اطلاع پیدا کردند و عیادت کردند و نامه هایی نوشتند و رفت و آمدهایی انجام شد. آنوقت از ایشان تقاضا شد به حوزه علمیه قم تشریف بیاورند و ایشان هم پذیرفتند. یادم هست که با استقبال شایانی که آقایان ثلاث هم بودند ، ایشان وارد قک شدند . بعد از ورود ، درس شروع کردند . اولین کتابی که شروع کردند (اجاره) بود.

مناسب است اینجا دوتا نکته را عرض کنم . یکی : اهمیت فقه ، که بدیهی است علماء و فقهای بزرگی در عالم تشیع بوده اند که اینان ، همیشه وزنه بزرگی در عالم اسلام بوده اند . این برای خاطر این است که به فقه ، در اسلام ، اهمیت زیادی داده شده است .

پیغمبر اکرم (ص) فرمودند : « فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد ».

یک فقه ، وجودش بر شیطان هزار عابد سنگین تر است .

و این به خاطر این است که وجودش در اجتماع مؤثر است . حضرت کاظم (ع) فرمودند :

« ان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدینه لها ».

مؤمنین فقهاء دژهای اسلامند . همچنان که دیوارهای یک شهر ، آن شهر را حفاظت می کند ، آنان نیز اسلام را حفاظت می کنند .

و نیز حضرت کاظم (ع)، فرمودند :

« تفقهو فی دین الله و فضل الفقیه علی العابد کفضل الشمس علی الكواكب » .

یعنی در دین اسلام تفقه کنید و فضیلت و برتری فقیه بر عابد مانند برتری خورشید است بر ستارگان .

و بالاخره حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند :

«اذا اراد الله بعد خيراً ، فقهه في الدين و زهده في الدنيا»

هنگامی که خداوند می خواهد نسبت به بنده ای خیر پیش بیاورد ، (آن بنده را منشأ خیر قرار بدهد) او را در احکام دین فقیه و نسبت به دنیا زاهد و بی اعتنا می گرداند .

این قبیل احادیث که فراوان است ، اهمیت فقه را می رساند.

نکته دوم این که : با کمال تأسف ، حوزه های ما طوری شده اند که دیگر مثل سابق ، فقهای بزرگ را نمی پرورند . شاهدش این است که می بینیم در شهرهای ایران فقهای بزرگی بوده اند که از دنیا رفته اند ، و با از دنیا رفتن آنها خلا بوجود آمده و جایگزین نداشته و ندارد . مثلاً آیات عظام شیخ بهاء الدین محلاتی در شیراز ، آخوند ملا علی در همدان ، که در غرب وزنه ای بودند . در تهران آیات الله سید احمد خوانساری ، آیت الله شیخ محمد تقی آملی . در مشهد آیت الله سید محمد هادی میلانی . در اهواز آیت الله حاج سید علی بهبهانی . در اصفهان آیت الله خراسانی و آیت الله آقای خادمی . باید در این مورد فکری بشود . اساساً باید در حوزه طبقه بندی کاملی بر اساس رشته های مختلف علوم بوجود بیاید . مثلاً ۵۰ نفر ، ۱۰۰ نفر ، از افرادی که مستعدند از لحاظ ذوق ، قریحه ، استعداد ، و صلاحیت اخلاقی و شناخته شده تحت نظر مریبان صالحی داره بشوند و هیچ مسافرتی و اشتغالات دیگری نداشته باشند . از لحاظ وضع اقتصادی هم صد در صد تأمین باشند تا بعد از بیست سال ، هر کدامشان یک فقیه بشوند .

اینجا به یاد دو سه تا بیت شعر از علامه بحر العلوم که از همان خانواده آیت الله بروچردی است افتادم در اول «دره» ایشان می گویند:

سامکه اعلامه و انجمه

و بعد فالعلم طویل سلمه

کالقمرالبازغ فی النجوم

وان علم الفقه فی العلوم

معالم الدین غدت منکشفه

بنور من بعد علم المعرفه

علم ، راهش و نردبانش ، طولانی است . علامت ها و ستارگان ، در افق خیلی بالا واقع شده اند . علم فقه در میان علوم دیگر مانند ماه تابان است در میان ستارگان ، به نور علم فقه بعد از علم معرفت خدا ، معالم و آثار دین منکشف و روشن می شود .

البته علم فقه ، بسیار بسیار شریف و عزیز است . مرحوم آیت الله العظمی بروجردی ، آن موقع در قم ، خارج فقه و اصول را میفرمودند . از خصوصیات و مزایای درس فقه ایشان ، این بود که : هر مسئله فقهی را که میخواستند عنوان کنند ، حشو و زوائد را حذف می کردند . مثلاً برای یک مسئله فقهی ، در جواهر و غیر آن هفت دلیل ، هشت دلیل ، ده دلیل ، اقامه شده است . ولی ایشان سعی می کرد وقت را صرف بعض مطالبی که زائد به نظر می رسد نکند ، حشو و زوائد را حذف میکرد . کلام را متمرکز می کرد ، در یک یا دو دلیلی که دلیل اصلی مسئله بود و بیشتر در آن بحث میکرد . گاهی هم ممکن بود اشاره مختصری هم بکند و آن حشو و زوائد ، ولی وقت زیادی صرف آنها نمی کرد . دوم اینکه : احادیثی را که پایه و ریشه مباحث فقهی است و میخواست در درس فقه بخواند به طرز خاصی می نوشت و می آورد .

اولاً: دقیقاً دسته بندی شده بود .

ثانیاً: از حیث سند و متن مورد بررسی قرار میگرفت .

از لحاظ سند که حدیث مورد بحث قرار می گرفت ، طبقات روات را مطرح می کرد ، و چون خودش در طبقات روات خیلی کار کرده بود آنها را از لحاظ طبقات ، بطور کامل بررسی میکرد ، تعداد راویان احادیث ما ، آنطور که به ضبط آمده ، در حدود چهارده هزار نفر است که در تنقیح المقال ما مقانی که شاید مبسوط ترین کتاب رجال باشد ، در حدود چهارده هزار راوی را روی هم رفته نامبرده و مورد بررسی قرار داده است . آیت الله بروجردی ، اعلی الله مقامه ، به اندازه ای محیط به تراجم راویان احادیث بود که مثل اینکه اینان را بزرگ کرده . هر کدامش که نام برده میشد ، متولد شده کجاست ، در کجا زندگی کرده است ، از کبار کدام طبقه و از صغار کدام طبقه ، چند امام را درک کرده ، چه تالیف کرده است .

خلاصه ، به قول بعضی از آقایان « یعد الرجال بأنامله » با انگشت هایش ، رجال را می شمرد .

به این ترتیب ، احادیث را مورد بحث و بررسی قرار میداد و تا ممکن بود ، حکم فقهی را از متن احادیث در می آورد . کمتر دیدیم در این چند سال ، ایشان با اصل با استصحاب و برائت مثلاً یک مسئله ای را بخواهد درست کند . بیشتر سعی میکرد روی همان متن حدیث ، حکم فقهی مورد بحث را دریاورد .

سوم : سیر تاریخی مساله : هر مساله فقهی را که عنوان می کردند ، سیر تاریخی آن مساله را هم بیان می کردند که در طول زمان ، این مساله فقهی ، چه نشیب و فرازهایی را پیموده و مبدا پیدایش این مساله فقهی ، در چه زمانی بوده ، در طول ازمنه و اعصار ، در کتب عامه و خاصه ، این مساله چه مراحل را پیموده تا امروز نوبت تحقیق درباره آن به ما رسیده است .

چهارم : نقل اقوال : در نقل اقوال . در ابتدا معمولاً اقوال علمای عامه را با ذکر کتبشان نقل می کرد ، گاهی اقوالشان را از کتب خودمان نقل می کرد . مثلاً گاهی از کتب آنان ، مثل (بدایه المجتهد و نهایه المقتصد) ابن رشید اندلسی و امثال آن و گاهی هم از (خلاف) شیخ طوسی ، یا از (تذکره) علامه (منتهی) علامه نقل می کرد و بعد از آن اقوال فقهای شیعه را نقل می کرد . معمولاً بدون واسطه ، از کتبشان می گرفت و به ما هم گاهی می فرمود : (من به کتاب (مفتاح الکرامه) ، تا فرصت داشته باشم ، مراجعه نمی کنم) . (مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه) که از سید عاملی ، شاگرد بحر العلوم میباشد ، برای اینکه مراجعه کننده را از مراجعه به کتب دیگر مستغنی کند سعی کرده است اقوال را با ذکر نام صاحبان کتابها نقل کند . ایشان فرمودند (من تا فرصت دارم ، خودم مراجعه می کنم به مآخذ و مدارک ، شما هم خودتان اقوال را از مآخذ و مدارک ، بلا واسطه بگیرید) .

بعد می پرداخت به تاریخ صدور اقوال ، که در چه تاریخی از صاحبانشان صادر شده ؛ حتی اگر یکی از فقهاء ، کتب متعدد دارد و در آنها فتاوی مختلف دارد ، چون محیط بود می دانست ، کدام کتاب مقدم و کدام موخر است . در چه تاریخی ، علامه (تذکره) را و در چه تاریخی (منتهی) را تحریر کرده است . بطوری که روشن می کردند این شخص ، که دارای اقوال متعددی است ، نسبت به تعدد تالیفاتش ، متقدم و متاخر ، کدام است ، این اقوال ، مثلاً نسبت به هم ، چه ترتیبی دارند ؟

پنجم: بعد از نقل اقوال عامه و خاصه، به مدارک اقوال توجه می کردند و بالنتیجه، مساله، بسیار بسیار روشن می شد. بطوریکه هر کسی که در درس ایشان بود، مساله که تمام می شد، اصلاً خودش صاحب نظر می شد، این را هم باید اضافه کنم، در بحث بطوری بی طرفانه بحث می کردند که تا بحث به آخر نرسیده، کسی نمی دانست نظر ایشان چیست؟ و کدامیک از این اقوال را اختیار خواهند کرد؟

حوزه: دسته بندی بر چه اساسی بود؟ طبقات سند یا محتوی...

استاد: براساس محتوی؛ مثلاً در کتاب (قضا) که یک عینی، مورد تداعی و دعوا قرار گرفته، این می گوید مال من است، آن یکی می گوید مال من است؛ آن وقت هر دو بینه اقامه کرده اند، هر دو مدعی اند. اینجا بحث این است که بینه داخل، مقدم است یا بینه خارج، مقدم است؟

داخل (داخل الید)، کسی است که تسلط بر این مال دارد، خارج، آن کسی است که تسلط بر این مال ندارد. اینجا بحث از مرجحات میان دو بینه است. مرجحاتی که هست یکی داخل بودن و یکی خارج بودن است. یکی دیگر اکثر و اقل است. یکی دیگر، عدل و عادل بودن است. مرجحات دیگری نیز هست که به شاهدها برمی گردد. خلاصه، اینجا روایات زیاد است و باید دسته بندی بشود مثلاً دوتا خبر، دالند که بینه داخل مقدم است. دوتا سه تا خبر، دلالت دارند که بینه خارج، مقدم است و هکذا.

خوب باید اینها را دسته بندی کنیم، بعد بررسی کنیم که رجحان با کدام دسته است. البته دسته بندی، همیشه از لحاظ دسته بندی است. یک دسته بندی هم گاهی از لحاظ سند است. یکی از مهارتهای آیت الله بروجردی این بود که گاهی از اوقات می دید در (وسائل)، در یک بابی پنج خبر است سه یا چند خبر را به یک خبر برمی گرداند؛ یک خبر می افتاد یک طرف و آن چهار تای دیگر می شد یک خبر در مقابل آن یکی. این چهار خبر را که صاحب وسائل گفته، از فلان کتاب و فلان کتاب و فلان راوی و فلان راوی، ایشان می فرمودند: برای ما ثابت است که امام صادق (ع) یک دفعه این حکم را بیان فرموده اند؛ منتهی هر کدام از راوی ها یک جور نقل کرده اند. حدیث یکی است؛ چون معصوم، یک دفعه بیشتر فرموده اند؛ لذا پنج تا خبر را می کرد دوتا؛ چون چهارتایش در واقع یکی بود.

و اما از نظر رجال ، کارشان به این ترتیب بود که می فرمودند : من طبقه بندی رواه را از کافی شروع کردم . یعنی : کافی را گذاشتم جلو ؛ اصولاً و فروعاً - الآن در هشت جلد کافی چاپ شده است : دو اصول و پنج جلد فروع و یک جلد هم ، روضه کافی است - و اساتید کلینی را جمع کردم که روی هم سی و شش نفر بودند که یکی از آنان ، علی بن ابراهیم ، یکی دیگر ابو جعفر محمد بن یحیی عطار ، یکی دیگر احمد بن ادريس ، که کنیه اش ابو علی اشعری و هکذا ... ، بعد برای هر کدام ، یک جزوه قرار دادم ؛ مثلاً از اول کافی تا آخر کافی ، آنچه که کلینی از علی بن ابراهیم نقل کرده در یک جزوه نوشتم . (البته متون را حذف کرده ولی اسناد را نوشتم) .

این جزوه مال علی بن ابراهیم . بعد یک جزوه دیگر برای محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی ، این هم خیلی خیر دارد . شاید بیشتر از علی بن ابراهیم ، خبر داشته باشد . یکی دیگر از اینان ، احمد بن ادريس ابو علی اشعری ، است ، که برای ایشان هم جزوه ای ترتیب دادم ، بعد رفتم سراغ اساتید بالاتر ؛ مثلاً علی بن ابراهیم ، از کی نقل کرده ، بیشتر از پدرش ، گاهی هم از غیر پدرش . این را هم در همان جزوه علی بن ابراهیم نوشتم . بعد جزوه محمد بن یحیی ، که از کی نقل کرده ، باز در جزوه مخصوص وی نوشتم .

بعد رفتم سراغ اساتید آن سی و شش تا و همین طور تا برسیم به امام معصوم (ع) ، ادامه دادم و همه را در جزوه هایشان نوشتم . در حدود پانزده هزار حدیث در اصول و فروع کافی هست . این کار که تمام شد ، همین کار را درباره تهذیب انجام دادم . در استبصار لازم نیست چون هر چه در استبصار هست ، در تهذیب هم هست . در (من لا یحضره الفقیه) ، هم این کار لازم نیست . چون مرحوم صدوق در نقل احادیث ، نوعاً آن آخرین راوی را ذکر می کند ؛ زراعه مثلاً . بعد یک مشیخه دارد (مشیخه یعنی محل ذکر اساتید و شیوخ) در آخر کتاب (من لا یحضره الفقیه) است که در آنجا می گوید : مثلاً هر چه از زراعه نقل کرده ام ، طریق من به او از این راه است و بوسیله این اشخاص . و مهم در اینجا همان کافی و تهذیب است . و کافی از تهذیب مهم تر است چون با هم فرق دارند . کلینی رسمش این بوده که در تمام روایات ، از خودش تا معصوم ، اسناد را ذکر کرده است ، ولی شیخ طوسی این کار را نکرده حدیث را که از کتب می گرفته اسناد را از خودش تا آن کتاب ، نقل نمی کرده و در آخر کتاب ، در مشیخه اسناد خود به آن

کتاب را ذکر کرده است . آن وقت چون اصول اربع ماه در آن زمان نوعاً در دسترس اینان بوده ؛ مثلاً کتاب احمد بن محمد بن خالد در پیش شیخ طوسی بوده ، حدیث را از کتاب او نقل کرده ، دیگر از خودش تا او ، سه چهارتا واسطه می خورد ، آنان را ذکر نمی کرد آخرش در مشیخه ، گفته هر وقت اسم فلانی را بردم ، واسطه میان من و او فلان فلان است . و کار حضرت آیت الله بروجردی ، اول در کافی بوده ، بعد در تهذیب و کسی که بخواهد کار او را انجام بدهد ، می فهمد که چند بار باید این کتاب را ورق زده باشد .

نتیجه : ایشان در این کار چند نتیجه گرفته بود . یکی این که : تعداد روایات نقل شده از هر یک از این راویان را بدست آورده بود ؛ بعد تقسیم کرده بود به ابواب فقه . در (صلوه) چند حدیث ، در (زکوه) چند حدیث . تعداد روایت از راویان هر یک که بدست آمد ، شخصیت راوی هم بدست می آید . یکی دو حدیث ، یکی ده حدیث ، یکی پانصد حدیث ، یکی هزار حدیث دارد . معلوم است آن که هزار حدیث داشته معمولاً یکی از علماء بزرگ بوده است آن که دو تا حدیث داشته ، بطور معمول شخص عادی بوده است ؛ یک وقت راهش افتاده خدمت امام و یک حدیث پرسیده است .

دوم : بدست آوردن واسطه هایی که گاهی حذف می شد . برای اینکه بینیم این راوی ، از فلان کس ، صد جا با واسطه نقل کرده ، یک جا بدون واسطه ، معلوم می شد اینجا واسطه افتاده است . آن زمان ، عنایت زیاد بود که سند عالی باشد . علو سند ، آن است که واسطه کمتر باشد اگر راوی دستش می رسید به آن شخص ، از او نقل می کرد ؛ ولی می بینیم همه جا با واسطه ، و یکجا بدون واسطه نقل کرده است ؛ در اینجا است که تقریباً ظن و اطمینان حاصل می شود که واسطه افتاده است .

سوم : تمیز مشترکات . برای اینکه می بینیم فلان کس از حسن نقل می کند و گاهی می گوید حسن بن یحیی ، معلوم می شود آنجا که حسن گفته ، حسن بن یحیی مرادش هست ، حسن بن عیسی ، مراد نیست ، برای اینکه پنجاه جا گفته حسن و پنجاه جا گفته حسن بن عیسی . البته در رجال حسن بن عیسی هم داریم ؛ ولی معلوم می شود که استادش ، حسن بن یحیی بوده ، نه حسن بن عیسی .

چهارم: تعریف و تصحیف هم بدست می آید. این که همه جا می گویند عاصم بن حمید، در یک جا نوشته، قاسم بن حمید، معلوم می شود، اینجا غلط است. و صحیح عاصم با عین است. خلاصه، فوائد زیادی ایشان از این کار گرفته بودند. بعد طبقه بندی کرده بودند. اصحاب پیامبر (ص) مثل ابوذر و سلمان، طبقه اول تا اینکه زراره و محمد بن مسلم، طبقه چهارم و اساتید کلینی، طبقه هشتم هستند. خود کلینی طبقه نهم است. صدوق طبقه دهم. شیخ مفید و سید مرتضی، یازده اند. شیخ طوسی، طبقه دوازده. بعداً تا خودش آمده بود خودش طبقه سی و ششم بود.

شیخ آقا بزرگ، در کتاب «مصنفی المقال فی علم الرجال»، طبقه بندی را ذکر کرده؛ نوشته است در روش طبقه بندی، اختلافاتی هست. مثلاً محمد تقی مجلسی هم طبقه بندی کرده ولی ایشان به عکس آیت الله بروجردی، از خودشان شروع کرده و تا حضرت پیغمبر (ص) رسانده است.

دیگر از خصوصیات آیت الله بروجردی، این بود که ایشان، اهمیت زیادی به بزرگان و زنده کردن آثار علمی بزرگان می دادند و سعی می کردند که آثار علمی، احیا شود؛ لذا در زمان ایشان، و با اراده ایشان، کتابهای زیادی به چاپ رسید. از جمله اینها، همان کتاب «جامع الرواه» بود که ملا محمد اردبیلی، که از شاگردان علامه مجلسی است، نوشته است. این کتاب زمان مرحوم مجلسی نوشته شده است و در «الذریعه» هم یک چیز جالبی درباره آن هست؛ می گوید «وقتی ایشان این کتاب را نوشت و تمام کرد، از علماء اصفهان دعوت کرد - مثل مجلسی و آقا جمال خوانساری و عده ای را نام برد - کتاب را به آنان نشان داد و گفت که شما یک خطبه ای بر آن بنویسید. علامه مجلسی نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحیم»؛ بعد یکی دیگر از علماء بزرگ که نام می برد نوشت «الحمد لله»؛ آن یکی نوشت «زین قلوبنا بمعرفه الرجال»؛ آن یکی نوشت «الثقاه العدول»؛ همینطور هر کدام از این علماء که بودند و زیاد هم بودند، یک جمله دو جمله نوشتند تا خطبه کتاب تمام شد.

چون ایشان اهمیت زیادی به احیاء کتاب می دادند. در زمان معظمه له، کتاب «خلاف» شیخ طوسی که تا آن زمان چاپ نشده بود، چاپ شد. ایشان، آثار خودشان را چاپ نمی کردند. فکر می کردند که آثار علماء دیگر را چاپ کنند که نام آنان، زنده باشد و

در درسشان هم وقتی نام هر عالمی را می بردند ، خیلی با احترام یاد می کردند ، در ضمن بحث هم اگر مثلاً کلام یکی را رد می کرد ، خیلی با احترام و تجلیل از او نام می برد .

ایشان احترام زیادی برای کتب علمی و دینی قائل بود . خودشان می گفتند : من در اتاقی که کتب حدیثی باشد ، حتی یک حدیث داشته باشد - قرآن که مقامش بالاتر است - در عمرم نخوایده ام و این خیلی عجیب است .

البته بعضی از علماء اینطور بودند ؛ مثلاً در حالات « ملا آقای دربندی » هست که بی وضو دست به کتاب حدیث نمی زد ؛ در اطاق حدیث ، پایش را دراز نمی کرد . کتاب حدیث را اول می بوسید . بعد مطالعه می کرد . ایشان هم در اتاقی که کتاب حدیث بود ، پایش را دراز نمی کرد ، گاهی از اوقات در ضمن بحثشان که طلاب را به جدیت و اهمیت دادن به درس و بحث تشویق می کردند می فرمودند : من گاهی به قدری غرق مطالعه می شدم که یکمرتبه می شنیدم صدای اذان صبح می آید . یا شام که آورده بودند ، هنوز مانده بود و مؤذن اذان صبح می گفت .

حوزه : نظر ایشان درباره اصول چه بود و در استنباط احکام فقهی ، چقدر به اصول فقه ، متکی بود ؟

استاد : دو مطلب هست : یکی اینکه در فقه ، ما ، چه اندازه از مسائل فقهی را بر اصول استوار کنیم ، این یک مساله . مساله دیگر اینکه خواندن و دانستن علم اصول و ارزش علم اصول تا چه اندازه است . باید عرض کنم که ایشان ، علم اصول را خیلی خوب بلد بود و اهمیت می داد و در مورد علم اصول هم یک مجتهد کاملی بود . ارزش زیاد برای اصول قائل بود ، منتهی در بحث اصول هم مانند فقه مسائل اصلی را اهمیت میدادند . خلاصه ، ایشان به علم اصول اهمیت می داد ؛ اما ایشان فروع فقهیه را نوعاً از متن احادیث در می آورد که حتی الامکان ، نوبت به این نرسد که بخواهد براساس اصول وقوائد مطلب را استوار کند .

این دلیل نمی شو د که ما بگوئیم علم اصول ، علم زائیدی است و این را هیچ وقت نباید بگوئیم . حضرت امام خمینی « رضوان الله علیه » هم نظرشان به فقه سنتی است که اینها ،

باید محفوظ باشد. خوب این یک مهارتی بود در ایشان که سعی می کردند مسائل فقهی را از همان متن خبر در بیاورند، مثل شیخ طوسی.

شیخ طوسی در اول «مبسوط» نوشته اند: «فقهای عامه بر ما طعن می زنند که شما چون به قیاس استحسان عمل نمی کنید.» در تفریح فروع مثل ما نیستند و به همان احادیث اکتفا می کنند و لذا فروع فقهی کمتر دارید. من خواستم به آنها نشان بدهم که از همین احادیثی که در دست ما هست، ما چقدر مسائل فقهی می توانیم استخراج کنیم و برای همین جهت این «مبسوط» را نوشتم تا معلوم شود که ما به قیاس و استحسان عمل نمی کنیم، می توانیم از متن همین احادیث، بیش از فروع فقهی شما فروع بدست بیاوریم. نکته دیگری که لازم می دانم عرض کنم، این است که: آیت الله العظمی بروجردی خیلی به اقوال قدماء و شهرت قدماء، اهمیت می دادند، ایشان می گفتند: اینان در زمانی بوده اند که کتب بیش از آنچه که الآن در دست ما هست، وجود داشته و در دسترس آنها بوده است.

بعلاوه به زمان معصوم، «ع» نزدیکتر بوده اند، از این جهت اگر بینیم آنان به یک مطلبی، فتوا داده اند ولو اینکه ما مدرکی درباره آن فتوا و آن مسئله در دست نداشته باشیم؛ نمی توانیم به این آسانی برخلاف آنان فتوا دهیم. فقها و بزرگانی امثال شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی «رحمه الله علیهم» مسلماً بدون مدرک، فتوا نمی داده اند و در مقام دادن فتوا دقیق بوده اند؛ از این جهت ما نمی توانیم برخلاف شهره القدماء فتوا بدهیم و چون ایشان، قائل نبودند به اینکه حجیت اخبار آحاد، از جهت بناء عقلاء است؛ بناء عقلاء هم بر اساس اطمینان است. از اینجاست که اگر خبری ضعیف باشد ولی قدماء به آن خبر اعتماد کرده باشند و بر طبق آن فتوا داده باشند، اطمینان حاصل میکنیم که قرآنی در بین بوده است که دلالت بر صدور آن خبر داشته است و همین موضوع موجب اطمینان به صدور آن خبر می شود و باید به آن عمل کنیم. و به عکس، اگر خبری در اعلی درجه صحت باشد، بینیم که فقهای بزرگ، از آن اعراض کرده اند و بر طبق آن فتوا نداده اند. در اینجا، اطمینان به صدور آن نداریم که از معصوم صادر شده باشد. ممکن است معارض بوده به اقوی از خود و یا ادلّ از خود؛ از این جهت

دیگر آن برای ما حجت نیست . خلاصه اهمیت زیادی ایشان برای شهرت متقدمین قائل بودند .

مرحوم آیت الله بروجردی ، در نتیجه سبک تدریسی که گفته شد ، تحولی بر طرز درس فقه در حوزه مقدسه قم بوجود آوردند . زیرا افکار و انظار را به کتب عامه و اقوال عامه و ادله ای که آنان دارند توجه دادند و سیر تاریخی مسأله را در طی قرون و اعصار ، بیان کردند ، و توجه دادند به این نکته که ائمه علیهم السلام در تمام روایاتشان ، روی اقوال عامه و ادله آنها نظر داشته اند ؛ زیرا این اقوال از ائمه علیهم السلام ، در زمانی صادر شده که فتاوی فقهاء عامه بدون توجه به مکتب اهل بیت علیهم السلام و فقط بر اساس کتاب و سنت پیغمبر (ص) ، آن هم آن اندازه که آنها در دست دارند و بر اساس قیاص و استحسان صورت می گرفته است . در آن زمان ، ائمه علیهم السلام ، آن اخبار را در برابر آنان صادر فرمودند . اکنون باید بینیم در دسترس آنان چه بوده ، چه میگفتند که امام علیهم السلام این روایت را در برابر آنان فرموده است ، معظم له میفرمودند : بدون توجه به فقه عامه و روایات عامه ، اگر کسی بخواهد استنباط کند ، آن فقه ، فقه کاملی نخواهد بود . موقعی استنباط ما کامل خواهد بود که تسلط و توجهی به فقه عامه داشته باشیم ، بنا بر این تحولی در حوزه قم بوجود آوردند ، و تا کنون الحمد لله باقی است .

حوزه : کتابهای فقه که ایشان تدریس کردند ، چه بوده است ؟

استاد : حدوداً آنچه بنده یادم هست ، ایشان اجاره و صلوات را که فرمودند بعد یک مقداری قضا گفتند ، سپس فرمودند : « فکر میکنم که از این درس ما سوء استفاده بشود » . چون در آن زمان ، ممکن بود افرادی در قضاوت از دیدگاه فقهی مهارت پیدا کرده ، قاضی زمان طاغوت بشوند . این بود که قضا را یکی دو ماه گفتند و تعطیل کردند و کتاب دیگر را که کتاب خمس است شروع کردند ، و کتاب خمس آن استاد بزرگوار بطور مختصر به نام (زبدة المقال فی خمس الرسول و الال) توسط یکی از علماء بزرگ قزوین نوشته و چاپ شده است .

بنده از روزی که آیت الله العظمی بروجردی به قم تشریف آوردند تا روزی که از دنیا رحلت کردند ، یعنی : در حدود ۱۵ سال در تمام درسهای ایشان افتخار شرکت کردن ردا شتم و مقدار زیادی از درسهای فقه و اصول آن استاد بزرگ (اعلی الله مقامه) ران

و شته ام و در ضمن شرکت در درس گاهی مطالبی در رابطه با درس می نوشتم و در درس به محضر مبارکشان تقدیم می کردم ، معظم له آن را می خواندند و گاهی هم با بزرگواری خاصی که داشتند موذر تشویق قرار می دادند .

در این میان مدتی آیت الله العظمی آقای رفیعی قزوینی (رحمه الله علیه) به قم تشریف آورده و به تدریس فلسفه و اصول پرداختند ، بنده نیز افتخار شرکت در درس ایشان را پیدا کرده بهره فراوان بردم .

چنان که در عصر مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی ، آیت الله العظمی حاج میر سیدعلی یتربی کاشانی «قدس الله نفسه» از کاشان به قم تشریف آورده ، با فکر و قِاد و بیان فوق العاده ای که داشته اند به تدریس فقه و اصول مشغول شدند ، بنده از درس آن فقیه بزرگوار نیز شرکت می کردم و از آن خرمن پرفیض خوشه چینی می کردم .
حوزه : اکنون لطفاً چند نمونه از برجستگی ها و ویژگی های حضرت آیت الله بروجردی را بیان کنید .

استاد : از ویژگیهای آیت الله بروجردی چند نمونه فعلاً به خاطر دارم :

۱- آیت الله بروجردی ، از لحاظ سخاوت و کرم دارای امتیاز خاصی بودند . برای نمونه ، نوعاً آقایان طلاب و جوه را که نزد ایشان می بردند ؛ غالباً نصف آن یا گاهی همه آن را به خودشان برمی گرداند . خلاصه از نظر کرم و بزرگواری خیلی بلند نظر بود ، یکی وقت ایشان در بیرونی نشسته بودند ، زنی وارد شد و آقا آن زن را دید . به پیش خدمت خود فرمودند : ببینید این زن چه میخواهد . پیشخدمت گفت : این زن علویه است ، پول یک چادری می خواست ، پنجاه تومان به ایشان داده شد . آقا تا اسم علویه را شنیدند ، فرمودند : علویه و پنجاه تومان ؟ گویی ایشان ، پنجاه تومان را برای علویه توهین دانستند . در حالی که در آن زمان ، پنجاه تومان کم پولی نبود . فرمودند : اقلأً چهارصد - پانصد تومان به آن زن بدهید . به طور کلی ، همیشه اشخاصی که نزد ایشان می آمدند ، ایشان بیش از آن مقداری که اشخاص توقع داشتند به آنان عنایت می کردند .

۲- مسئله ولایت فقه : آقای بروجردی در مسئله ولایت فقیه خیلی وسعت نظر داشتند آن موقعی که بعضی از مقبره های صحن حضرت معصومه «سلام الله

بروجردی ، از این طریق اجازه نداشتند ؛ بلکه از طریق دیگر داشتند . برای اینک از این طریق هم اجازه داشته باشند از ایشان هم اجازه گرفتند .

۵- تسلط بر منابع روایی اهل سنت : یک وقتی ، هیئتی به سرپرستی یکی از علماء عربستان سعودی به خدمت آیت الله بروجردی آمده بودند و هدایایی از قبیل یک دست لباس و یک جلد کلام الله مجید و ... از طرف حکومت آن کشور برای ایشان آورده بودند که آن مرحوم هدایا را به جز قرآن قبول نفرمودند . در ضمن گفتگوی این هیئت با حضرت آیت الله بروجردی ، عالمی که عهده دار سرپرستی هیئت بود به آیت الله بروجردی گفت شما شیعیان ، چرا در مسئله کیفیت حج با ما اینقدر فرق دارید که عمره شما از حج جداست ؟ اول عمره به جای می آورید و بعد از انجام آن از احرام بیرون می آید و از آن پس برای حج احرام می بندید ؛ ولی ما با یک احرام حج و عمره را به جا می آوریم . این چه اختلافی است که بین ما و شما وجود دارد با این که هر دو گروه مسلمان هستیم ؟ حضرت آیت الله بروجردی فرمودند : ما همانگونه که حضرت رسول اکرم (ص) عمره و حج را به جا می آورد ، به جا می آوریم . این شما هستید که طریقه پیغمبر را مراعات نمی کنید . شما برای روشن شدن مطلب به سنن ابی داوود ، ج ۱۸۲/۲ باب حجت النبی (ص) حدیث ۱۹۰۵ که سند حدیث هم از طریق شما صحیح است مراجعه کنید ؛ تا معلوم شود که حج ما یا حج شما کدام یک مطابق سیره پیغمبر است ؟

۶- تلاش در راه وحدت بین مسلمانان : ایشان ، در مورد اتحاد شیعه و سنی سعی فراوانی داشتند و می فرمودند : لازم است شیعه و سنی ، صف واحدی در برابر دشمنان اسلام و استکبار جهانی ترتیب بدهند و به همین جهت سعی کردند در نتیجه ارتباط با شیخ شلتوت ، رئیس جامع الازهر ، گامهایی در راه وحدت شیعه و سنی برداشته شود و کرسی تدریس فقه جعفری در جامع الازهر برای اولین بار نسب گردد . ولی با کمال تأسف هنگامی که این جانب قبل از انقلاب به مصر مسافرت کردم به قاهره رفتم و با علمای جامع الازهر تماس گرفتم ، در ضمن جلساتی که با آنان داشتم به من می گفتند : کسی نیست که فقه جعفری را

تدریس کند و لازم است شخصی که بتواند در این کرسی بر اساس فقه تطبیقی درس بگوید و مزیت فقه جعفری را در برابر فقه ائمه اربعه ثابت کند ، به این مرکز اعزام شود.

۷- ارادت به مراسم عزاداری اباعبد الله علیه السلام : یک وقت در محضر آیت الله بروجردی در باره دید چشم بحث شد ، ایشان با اینکه سشنان قریب به نود سال بود ، هیچ وقت احتیاج به عینک پیدا نکرده بودند و دور و نزدیک را بدون عینک می دیدند و در موقع مطالعه هم هرگز عینک به چشم نمیزدند . فرمودند : «من در بروجرد که بودم یک وقت در اثر مطالعه زیاد در چشمم احساس ضعف کردم و درد چشم گرفتم . در بروجرد مراسم مخصوصی روز عاشورا اجراء می گردد ، بدین ترتیب که : در نقطه های مختلف شهر گل درست می کنند و مردم خود را در آن روز با گل از سر تا پا اغشته می کنند ؛ و دسته دسته به عنوان عزاداری حرکت می کنند . من هم یک روز عاشورا ، در آن جمع بودم و به قصد استشفاء مقداری از گل بدن یکی از آن افراد را گرفته و بر چشم خود مالیدم ؛ چشمم خوب شد . از آن تاریخ درد چشم و ضعف چشم بر من عارض نشده است . ولی تا زمانی که زنده هستم زاضی نیستم این موضوع بازگو شود .»

حوزه : موضع حضرت آیت الله بروجردی در مقابل حکوم طاغوت چگونه بود ؟

استاد : ایشان عظمت داشتند و دستگاه طاغوت ، در مقابل قدرت آیت الله بروجردی نمی توانست عرض اندام کند ؛ تا ایشان ناچار شود خودش را با آن قدرت ، هماهنگ کند و یا بخواهد صلح و سازشی بکند .

شاه آن زمان تصمیم داشت کارهایی انجام دهد از جمله تساوی حقوق زنان در انتخابات ، تقسیم اراضی با آن کیفیتی که منظور آن رژیم بود دکتر اقبال نزد ایشان آمد و پیغامی از طرف شاه آورده بود که این کارها می خواهد بشود . آقای بروجردی فرموده بودند که این خلاف اسلام است . دکتر اقبال گفت مخالف اسلام است ، چرا در بعضی از کشورهای اسلامی این امور پیاده شده است ؟ آقای بروجردی فرموده بودند : کدام کشور ؟ دکتر اقبال گفته بود : مصر . آقای بروجردی فرموده بودند که : در مصر اول رژیم سلطنتی را عوض کردند و آنگاه دست به این کارها زدند . این جواب در آن

موقعیت محکم بود که دکتر اقبال نتوانسته بود چیزی بگوید و از حاضر جوابی حضرت آیت الله بروجردی مبهوت گردیده بود. یکی از اساتید بزرگ ما، حضرت امام (دام ظلّه العالی) بود. راجع به حضرت امام، باید عرض کنم، اولین وسیله آشنایی من با ایشان، در ابتدای ورودم به قم، سال هزار و سیصد و شست و دو قمری، در درس اخلاق ایشان بود، که روزهای جمعه عصرها تقریباً یک ساعت به مغرب مانده در مدرسه فیضیه، زیر کتابخانه درس اخلاق می فرمودند. بعد توسط حضرت آیت الله العظمی خوانساری، نماز جماعت اقامه می شد. بنده هم در درس اخلاقی، عرفانی و علمی ایشان، شرکت می کردم. این درس، بسیار سازنده و کامل بود. آیات و احادیث آمیخته با برداشت علمی، اخلاقی با بیان بسیار رسا و کافی از دل برمیخواست و بر دل می نشست. تحولی عمیق در شنونده ایجاد می کرد.

مدرسه مملو از جمعیت میشد. صفا و معنویت اعضای مجلس را فرا میگرفت. در همان موقع هم ایشان یکی از علمای بزرگ و مشهور بودند و در تیزبینی و ژرف اندیشی و واقع بینی و وسعت نظر ممتاز بودند. یکی از چیزهایی که در معرفی فکر ایشان، خیلی مؤثر بود کتاب (کشف الاسرار) ایشان بود. که آن موقع این کتاب چاپ شده بود و در دسترس بود. البته هنوز هم این کتاب بسیار ارزشمند و عالی است.

شخصیت ایشان، دارای ابعاد مختلفی است. یکی از جهت بعد فلسفی که شاید الآن مثل ایشان، کسی را سراغ نداریم. اگر چه در آن زمان در تهران مرحوم آشتیانی را داشتیم، علامه طباطبائی آن موقع در نجف بودند.

همچنین، استاد معقولي حضرت امام، مرحوم آیه الله العظمی آقا سید ابوالحسن قزوینی، معروف به علامه رفیعی بودن که چند ماهی قم تشریف آوردند و درس معقول می فرمودند و بنده هم دسر ایشان می رفتم.

اما اکنون در سطح مملکت، کسی مانند ایشان در این فن نداریم. از لحاظ بعد فلسفی، شخصیت امام، تاکنون شناخته نشده است، شخصیت بسیار کاملی است از این جهت. و در بعد عرفانی هم ایشان منحصر به فرد هستند و از لحاظ قلم، چه فارسی و چه عربی، به آن قدرت، ممتاز هستند. در همین انقلاب عظیم اسلامی، یکی از چیزهایی که مؤثر بوده است، به هر کجا که رفت، تحول ایجاد کرد و موج عظیمی برپا ساخت، حالا هم

همین قلم در پیشرفت انقلاب خیلی موثر است. حالا هم همین قلم در پیشرفت انقلاب خیلی مؤثر است. همین پیام بعد از پذیرش قطعنامه ۱۹۵. که اگر نبود این پیام مهم، پذیرش قطعنامه، به این ترتیب جا نمی‌افتد. بیان ایشان هم، خیلی عالی و ممتاز است، بعضی‌ها، اهل بیان بوده‌اند و اهل قلم نبوده‌اند و یا بالعکس؛ ولی در حضرت امام «دام‌ظله»، هر دو جمع شده است. هم قلم قوی است و هم بیان، عالی و نیرومند.

امام سبک درس ایشان در فقه و اصول. که بنده چند سالی افتخار شرکت در آن را پیدا کردم، با یک وسعت نظری بحث می‌کردند؛ یعنی تمام ابعاد مسأله را مورد بحث، قرار می‌دادند که این یکی از امتیازات درس ایشان بود. کتابهایی که خودشان در این زمینه نوشته‌اند، یا دیگران بحثهای ایشان را نوشته‌اند، نشان می‌دهد که آنچه پیرامون یک مطلب به ذهن علماء آمده یا می‌آید، فروگذار نشده است، دقت نظر ایشان، خیلی خیلی زیاد است؛ مثلاً حاشیه ایشان بر عروه، از حواشی دیگر مفصل‌تر است؛ زیرا ایشان در اکثر مسائل حاشیه دارند. این حاکی از دقت نظر ایشان است که یک یک مسائل را هر چه دقیق‌تر بررسی می‌کنند. دقت نظر و وسعت نظر، دو چیز است و هر دو در حضرت ایشان جمع است.

درباره شخصیت ایشان، از جهات مختلفی می‌شود صحبت کرد، که از نظر بنده، آنچه مهم است، مسأله «شناخت زمان» است. در متون دینی ما هست که عالم، باید عارف به زمان باشد. ایشان، از لحاظ شناخت جریانات و مقتضیات زمان، دارای امتیاز خاصی است و در میان علماء بزرگ، هر یک از آنان که فکر و فعالیتشان، با زمان هماهنگ بوده است، توانسته است تحولی ایجاد کند.

برای نمونه: شیخ مفید، در زمانی می‌زیسته است که خلفاء بنی عباسی، هر چند مانند اسلاف خود، تقویت کنند ه مذهب تسنن بوده‌اند و کتابها و بحثهای همه آنان، متوجه کوبیدن شیعه بوده است، ولی شیخ مفید چون ملاحظه کرد که آل بویه، که از ایران حرکت خود را آغاز کرده بودند، شیعه هستند، احساس کرد زمان خیلی جوابگویی سؤالاتی باشد که پیرامون تشیع وجود دارد، لذا حوزه علمیه شیعه در بغداد را تأسیس کردند و مباحثات و مجالس و تألیفات زیادی در این زمینه داشتند، شاگردان زیادی نیز تربیت کردند، مانند: مرحوم سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی و امثال اینان که

خودش خیلی مهم است. مرحوم شیخ صدوق نیز بر اساس مقتضیات زمان خود، به تأسیس حوزه در قم دست زدند. همین مکتب شیخ مفید است و همین حوزه است که شیخ طوسی را تربیت می‌کند و ایشان، مؤسس حوزه نجف می‌شود و دنباله کار شیخ مفید ادامه پیدا کرد. از آن پس در دنباله همین موضوع، مدرسه‌ای در حله تأسیس می‌گردد که تربیت‌کننده محقق و علامه حلی سید مرتضی، کتاب شافی را نوشت که ابن ابی‌الحدید، مباحثات سید مرتضی را که با علماء اهل سنت داشته، در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است. همین کار بزرگ است که سید مرتضی شافی می‌نویسد و شیخ طوسی، تلخیص شافی می‌نویسد. از آن به بعد، سلاجقه می‌آیند و مذهب تسنن را تقویت و ایجاد اختلاف و تحریکات می‌کنند در نتیجه، کتابخانه شیخ طوسی را آتش می‌زنند و در محله کرخ بغداد تعداد زیادی از شیعیان، قربانی این تفرقه افکنی می‌شوند و کرسی درس ایشان را آتش می‌زنند و نزدیک بود شیخ طوسی را به شهادت برسانند.

اینجاست که شیخ به نجف می‌رود و حوزه نجف را تأسیس می‌کند. اینها، همه همراه مقتضیات زمان حرکت کردن است. اگر این آقایان در همان حوزه خودشان فقط مشغول درس و بحث بودند و به دفاع از حریم تشیع و موضعگیری در برابر طاغوت‌های آن زمان نمی‌پرداختند، کسی به ایشان، کاری نداشت و این مسائل، پیش نمی‌آمد؛ و این همه تحول نیز پیش نمی‌آید. بوجود آمدن این تحول و پیشرفت تشیع، که همان اسلام حقیقی است، در نتیجه همین عارف به زمان بودن است که پیش آمده است. شیخ طوسی، پایه‌گذار رشته حقوق تطبیقی است. کتاب «خلاف» ایشان، مجموعه‌ای از حقوق تطبیقی است، یک عبارتی در آغاز کتاب «تلخیص الشافی» است که در اینجا بیان می‌کنیم:

«کان شیوخنا، رحمهم الله، المتقدمون منهم و المتأخرون، بلغوا الي النهاية القصوي في استقصاء ما اقتضت از منتهم من الأدلة والكلام علي المخالفين.»

شیوخ و اساتید ما که خداوند همه آنان را رحمت کند به نهایت درجه رسیدند در این که آن چیزی که زمانشان اقتضا می‌کرد، از ادله کلام در برابر مخالفین، اعمال کردند. از اینجا معلوم می‌شود که اساتید شیخ طوسی که تحولی در شناساندن مکتب اهل بیت ایجاد کردند، به جریانات زمان، کاملاً آشنا بودند. امام هم در یک زمانی واقع شده

بودند که حس کردند اسلام واقعي، دارد منزوي مي‌شود و قدرتهاي بزرگ، اسلام واقعي را منزوي مي‌کنند. در چنين زماني، لازم بود به هر وسيله‌اي که ممکن است، براي معرفي اسلام واقعي، گام برداشته شود. اگر چه منتهي به اين شود که درگيري‌هايي بوجود بياید. براي اين که اسلام واقعي با منافع قدرتهاي بزرگ منافات دارد. آنان در مقابل خود نمائي اسلام واقعي، ساکت نمي‌نشينند.

آن اسلام که آنان مي‌ديدند، منافاتي با منافع آنان نداشت؛ زيرا منافاتي نمي‌ديدند که کشوري اسلامي باشد ولي دست نشاندهگان بيگانگان و کفار در آنجا حاکم باشند و مشروبات الکلي، فساد و فحشاء، رواج داشته باشد و منافاتي نمي‌ديدند کشوري اسلامي باشد و مستشاران خارجي، در آنجا تاخت و تاز هم بکنند. منافاتي نمي‌ديدند که در کشوري اسلام باشد و منابع ثروت و فرهنگ و اقتصادش، در دست ابرقدرتها باشد؛ اسلامي باشد ولي مصرف کنند فکر و فرهنگ و صنعت بيگانگان باشد. در چنين زماني که مي‌رفت فرهنگ غني اسلامي، روح غيرت و سلحشوري اسلامي و روحيات عالي اسلامي، بدست فراموشي سپرده شود وارد ميدان شدند و روح تازه‌اي در کالبد مسلمانان دميدند.

در مشروطيت، علماء قيام کردند ولي کم کم، علماء کنار زده شدند و امور افتاد دست آناني که ضد اسلام بودند، هر کسي که توانسته است در برابر قدرتهاي استکباري و ضد اسلام تحولي ايجاد کند، عارف به زمان بوده است؛ مثلا مرحوم ميرزاي شيرازي، که در جريان تحريم تنباکو گام مهمي برداشت، عارف به زمان بود.

شاگردان مرحوم ميرزاي شيرازي نيز، اين درس را از استاد خود فرا گرفتند. شيخ فضل الله نوري، يکي از شاگردان ميرزاي شيرازي، در سال ۱۲۳۱ قمری وفات کرد و شيخ فضل الله در سال ۱۲۳۱ در نتيجه مبارزات ضد اسلام، بدار زده شد. سيد عبد الله بهبهاني، که از رهبران مشروطيت بود. از شاگردان مرحوم ميرزا بود در سال ۱۲۳۱ وفات کردند. سيد محمد طباطبائي، يکي ديگر از رهبران مشروطيت، او هم از شاگردان مرحوم ميرزا بود که در سال ۱۴۳۱ در گذشت. آخوند خراساني، که طرفدار مشروطيت بود. از شاگردان ميرزاي شيرازي است. وفات ايشان، ۱۲۳۱ است. ميرزا محمد تقی شيرازي نيز، که عليه استعمار در عراق مبارزه کرد، از شاگردان ايشان بود که در سال

۱۳۳۱ درگذشت، از اینجا معلوم می‌شود که استاد وقتی مبارز باشد. در شاگردان چقدر اثر می‌گذارد. امام هم با یک واسطه. شاگرد میرزای شیرازی است؛ زیرا ایشان، شاگرد آقا شیخ عبد‌الکریم هستند و شیخ عبد‌الکریم هم شاگرد میرزای شیرازی است. بالاخره، عظمت کار حضرت امام، در این است که تحوّل بر اساس جریانات زمان ایجاد کرد که روز بروز طنین اندازتر می‌گردد. هر عالمی که توانسته است با احتیاجات و جریانات زمان گام بردارد، منشأ خدمات بزرگتری گردیده است.

نمونه دیگری در رابطه با موضوع زمان، سه نفر از علماء بزرگ: سید حسن صدر، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی و محمد حسین کاشف‌الغطاء، بگونه‌ای دیگر به مقتضای زمان کار کردند؛ زیرا در آن تاریخ، جرجی زیدان، کتابی نوشته بود به نام «آداب اللغه العربیه»، که در آن، شیعه را طائفه‌ای کوچک شمرده بود و نوشته بود که: شیعه، کاری نکرده و اکنون در شرف انقراض است.

این سه بزرگوار، تصمیم گرفتند در برابر آن فکر، شیعه را معرفی کنند، هر کدام از این طریق. سید حسن صدر، متوفای ۱۳۳۱ است و شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء متوفای ۳۷۳۱ و آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی ۰۹۳۱.

آقا شیخ بزرگ، «الذریعه» را نوشت که در آن حدود ۰۶ هزار از مؤلفان شیعه را معرفی کرده است، این کار، بسیار کار مشکلی است؛ چون باید انسان راه بیفتد تمام کتابخانه‌ها را زیرورو کند؛ با مؤلفین و علماء شهرها آشنا بشود؛ تا چنین کتابی را بنویسد و نام مؤلف و خصوصیات کتاب و عصر مؤلف را ثبت کند.

کاشف‌الغطاء هم تاریخ «آداب اللغه العربیه» را رد کرد و اشتباهات ادبی و تاریخی‌اش را گرفت و کتاب «اصل الشیعه و اصولها» را هم نوشت.

سید حسن صدر هم کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» را نوشت و ثابت کرد که شیعیان در تمام علوم اسلام، پیشتاز، مؤسس و مبتکر بوده‌اند.

ولی شخصیت حضرت امام بسیار بزرگ و کار معظم له، آنقدر بزرگ است که من بیش از این نمی‌توانم درباره ایشان صحبت کنم.

حوزه: جناب عالی مسافرت‌هایی به خارج کشور، داشته‌اید و از نزدیک با نارساییها و نیازهای تبلیغی، بر خورد کرده‌اید؛ اکنون حوزه‌های علمیه اگر طبق اقتضای زمان، حرکت کنند چه باید بکنند؟

استاد: من در سال ۸۵ و ۹۵ که نماینده حضرت امام در اروپا بودم و به آن دیار رفت و آمد داشتم در ظرف این دو سال در موقع تحصیل در قم اشتغال به تدریس داشتم ولی در موقع تعطیلی حوزه به کشورهای اروپا از قبیل: انگلستان، فرانسه، آلمان، اطریش، ایتالیا، سوئد، بلژیک، هلند، دانمارک، سوئیس، نروژ، فنلاند، اسپانیا، یونان، و ترکیه مسافرت می‌کردم، و در طی ملاقاتها و مصاحبه و تشکیل مجالس حقایق اسلام و عظمت انقلاب اسلامی را بیان می‌کردم، و به سؤالات علمی و مذهبی با توفیق خداوند پاسخ می‌دم، و سفرهایی به پاکستان و یک سفر هم به تایلند، بنگلادش و هندوستان رفته‌ام و جریانات زیادی دیدم، یکی از این جریانات این است که: در کشورهای اروپائی از من سؤال می‌کردند: یکی کتابی در اقتصاد اسلامی، در مقابل اقتصاد کمونیستی و سرمایه‌داری، به ما معرفی کنید. من چنین کتابی سراغ نداشتم. کتاب آقای صدر در رد آن دو نظام است که آنان جنبه‌های مثبت و وسیع اقتصادی اسلامی را می‌خواستند، و جلد دوم هم که خیلی مختصر است و نمی‌شود بر اساس آن اقتصاد جامعه را بنا کرد پس هماهنگ با زمان، حرکت کردن اقتضاء می‌کند که چنین کاری انجام بشود یعنی در قم لجنه‌ای باید باشد که در بعد اقتصاد اسلامی کتابی که وسیع و پاسخگویی کامل نیازها باشد تنظیم کنند و

باز در رابطه با زمان، عرض کردم بخاطر ارتباط آیه الله العظمی بروجردی با شیخ شلتوت رئیس جامع الأزهر مصر، کرسی درسی برای تدریس فقه جعفری در جامع الأزهر برقرار شد؛ ولی از همان زمان تاکنون این کرسی خالی است و کسی نیست که فقه جعفری را تدریس کند. باید برای این امر مهم فردی تربیت شود و به آنجا اعزام شود تا فقه جعفری را تدریس کند. اینها مسائلی است که اقتضای زمان آنها را ایجاب می‌کند.

حوزه: در ارتباط با فرمایشات حضرت عالی که فرمودید: باید طبق نیازهای زمان کتاب نوشته شود و بر همین اساس افراد تربیت شوند این سؤال را مطرح می‌کنیم: با توجه به

مسائل و شبهات جدیدی که در پیرامون دین و دنیا مطرح است و دین باید به آنها پاسخ مناسب را بدهد آیا کلام قدیم کارساز است؟ زمان چه اقتضا می‌کند؟ و باید در این ارتباط چه کارهایی انجام شود. استاد: بعضی از مسائل کلامی که در شرح تجرید مطرح است امروزه مطرح نمی‌شود. و مورد ابتلاء نیست. ولی بعضی از بحثها که مورد ابتلاء هست لازم است با بیان روز مطرح شود. مخصوصا برخی از مسائل مهم که ارتباط با سیاست و اقتصاد و فرهنگ اسلامی دارد لازم است با منطق و استدلال مورد توجه قرار گیرد و درباره آنها کتابها و مقاله‌ها نوشته شود تا دنیای امروز به عظمت و حقانیت مبانی و معارف اسلامی پی‌برد.

فصل دوم

خاطرات

سوابق مبارزاتی و مطلب دیگری که استاد در پاسخ سؤالات بیان فرمودند .
حوزه: حضرت عالی یکی از چهره‌های مبارز ایران اسلامی هستید، که در دوران ستم شاهی علیه استبداد مبارزه کرده‌اید. خواهش می‌کنیم مقداری از خاطرات آن دوران و چگونگی فعالیت‌های خود را برای ما بیان فرمایید.
استاد:

من از جمهل کسانی هستم که توفیق داشتم چند سالی در مکتب پرفیض حضرت آیت الله العظمی امام خمینی، درس بخوانم و علاوه بر مطلب علمی، از سجایای اخلاقی ایشان نیز، بهره ببرم. در طول این سالیان با توجه به متون و موازین اسلامی در یافته بودم که مسئولیت روحانیت، خلاصه در درس خواندن و درس گفتن نمی‌شود. به این جهت از آن روز که حضرت ایشان انقلاب و تحول را آغاز کردند. من سعی کردم که پشت سر ایشان بقدر توانم گام بردارم.

در آن زمان، جلسات مرتبی به رفقای همفکر خود داشتیم که پیشبرد امور تصمیماتی اتخاذ می‌گردید. گاهی اعلامیه‌هایی علیه رژیم و شاه امضاء می‌کردیم. البته متن بعضی از آن اعلامیه‌ها را نیز گاهی من تنظیم می‌کردم.

در نشر و توزیع آنها نیز، همکاری نزدیک داشتم. افرادی را به این منظور به نقاط مختلف کشور می‌فرستادیم.

بعد از این که حضرت امام را به ترکیه تبعید کردند؛ اعلامیه‌هایی که علیه رژیم از قم صادر می‌شد امضای من را نیز داشت. به همین جهت در آن زمان چند نفر مأمور از طرف ساواک به منزل ما ریختند بطور دقیق همه جا را گشتند. حتی یادم هست که کتابها را نیز، ورق می‌زدند. مقداری از کتابها را برداشتند بردند و مرا نیز، دستگیر کردند و به ساواک قم، که در خیابان راه آهن بود، بردند. شبی را آنجا بسر بردیم؛ بعد منتقل شدم به تهران، زندان قزل قلعه. قزل قلعه یکی از زندانهای رژیم شاه بود که افراد را در آن زمان به آنجا می‌بردند، در زندان، متوجه شدم که آقایان دیگری نیز آنجا هستند؛ البته همگی ما در سلولهای انفرادی بودیم و فقط روزی سه مرتبه صبح، ظهر و شام درب سلول را باز می‌کردند و ما حق داشتیم برای تجدید وضو از آن خارج بشویم. هنگامی که مرا برای دستشویی می‌بردند از دور این آقایان را دیدم و فهمیدم که این آقایان هم آنجا هستند.

داخل سلول لامپ نبود؛ تنها از روزنه کوچکی که بالای درها وجود داشت شعاع کم و سوئی از روشنایی داخل سالن به درون سلول می‌تابید. این سلولها به اندازه‌ای کوچک بود که اگر دست‌هایمان را باز می‌کردیم به دیوارهای دو طرف می‌رسید. کف سلولها را با آجرهای ناهموار فرش کرده بودند به گونه‌ای که موقع خوابیدن پشت و کمر انسان را به سختی می‌آزرد.

حدود سه ماه بدون محاکمه و ممنوع الملاقات با این وضع، در این سلولها بودم و بجز هنگام تجدید وضو از آن نمی‌توانستم خارج شوم. بعد از محاکمه، روزی فقط ده دقیقه ما را به عنوان هواخوری داخل حیاط زندان می‌بردند که قدم بزنیم. هنگامی که مرا برای بازجویی بردند، مهم‌ترین حرف آنان این بود که شما طرفدار حضرت امام هستید و به پشتیبانی از ایشان اعلامیه می‌نویسید و امضاء می‌کنید. نزدیک دو ماه که از تاریخ محاکم گذشت من آزاد شدم.

چند ماه از آزادی من نگذشته بود که مسافرتی به همدان داشتم. در همدان علماء و غیرعلاء به دیدن بنده آمدند. تابستان بود، من در مدرسه همدان، درسی شروع کردم

که مورد استقبال واقع شد. ساواک همدان از این موضع که جوانهای شهر و مردم با من رابطه داشتند و به درس و بحث می‌آمدند نگران بود؛ به این جهت مرا به بهانه‌ای گرفتند و به تهران فرستادند. دوباره روانه زندان قزل قلعه شدم و چندین ماه دیگر در آنجا زندانی گشتم.

بعد از آزادی از زندان، مدت زیادی به اصطلاح ممنوع المنبر بودم و حق نداشتم به وعظ و خطابه پردازم به رفسنجان رفتم. بعد از دو سه منبر، ساواک کرمان مطلع شد و از ادامه جلسات سخنرانی، جلوگیری کرد.

از آن تاریخ به قم برگشتم و مشغول درس بحث شدم و در فرصت‌های مناسب و موقعیت‌های گوناگون هدف خود را تعقیب می‌کردم تا این که جریان ۹۱ دی ۶۵ بوجود آمد، و آن به این شرح است:

در روزنامه اطلاعات ۷۱ دی ۶۵ مقاله توهین آمیز و تندیه علیه حضرت امام، که آن زمان در نجف تشریف داشتند، چاپ شد. انتشار این مقاله، خشم آقایان اساتید و فضایی حوزہ قم را برانگیخت. به همین مناسبت جلسه‌ای در منزل این جانب برگزار شد که در آن آقایان: مشکینی، وحید خراسانی نیز حضور یافتند. در آن جلسه تصمیم گرفته شد که به عنوان اعتراض به انتشار چنین مقاله‌ای در اولین گام حوزہ و بازار قم تعطیل شود. حوزہ قم و بازار تعطیل شد. فضایی حوزہ و آقایان بازارها به منزل مراجع و اساتید بزرگ می‌رفتند که در آنجا جلسات سخنرانی در اعتراض به رژیم برگزار می‌شد. روز ۹۱ دی، که قبل از ظهر آقایان به منزل بعضی از اساتید رفته بودند، قرار گذاشته بودند که بعد از ظهر در منزل ما اجتماع کنند. این قرار در نماز جماعات هم اعلام گردیده بود. از حدود ساعت یک بعد از ظهر عده‌ای آمدند و چندین بلندگو داخل منزل و کوچه نصب کردند. رفته رفته جمعیت می‌آمد داخل حیاط و پشت بامها؛ و کوچه از جمعیت متراکم شده بود به گونه‌ای که جمعیت به خیابان رسیده بود. نخست داماد اینجانب آقای سید حسین موسوی تبریزی سخنرانی کردند، سپس بنده وظیفه خود دانستم که صحبت کنم و جنایات رژیم ستمشاهی را به صراحت بیان کنم، لذا سخنرانی جامع و تندی علیه جنایتهای رژیم شاه، انجام دادم.

در آن سخنرانی من لازم دانستم که انگشت روی مرکز و منبع اصلی جنایتها بگذارم؛ از این رو مرکزیت را هدف قرار داده و در مقایسه حرکت نجات بخش حضرت امام که از اسلام و قرآن و روش اهل بیت عصمت نشأت می گرفت با عکس العملی که از استکبار جهانی و دست نشاندهگان آن صادر شد این اشعار را خواندم:

مه فشانند نور و سگ عو عو کند

هر کسی بر طینت خود می تند

چون تو خفاشان بسی بینند خواب

کاین جهان ماند یتیم از آفتاب

کمی شود دریا زپوز سگ نجس

کمی شود خورشید از پف منظمس

در شب مهتاب مه را بر سماک

از سگان و عوعو ایشان چه باک

کارک خود می گذارد هر کسی

آب نگدارد صفا بهر خسی

ای بریده آن لب حلق دهان

که کند تف سویی ماه آسمان

خس خسانه می رود بر روی آب

آب صافی می رود بی اضطراب

مصطفی مه می شکافد نیمه شب

ژاژ میخاید ز کینه بولهب

آن مسیحا مرده زنده می کند

آن جهود از خشم سبوت می کند

مردم از این صحبت جامع و منطقی و کوبنده شارژ شدند و با شعارهای تند از منزل حرکت کردند. من خود نیز، لازم دانستم که با مردم حرت کنم. آمدیم بیرون، از کوچه که گذشتیم وارد خیابان شدیم. ابتدای جمعیت به چهارراه مقابل کلانتری رسیده بود. در اینجامزدوران رژیم، مردم را به گلوله بستند و به سلاح گرم به مردمی که

هیچگونه وسیله دفاعی نداشتند حمله کردند. عده‌ای از مردم شهید شدند؛ عده‌ای مجروح و زخمی و عده‌ای هم توانستند جان سالم بدر برند. همین جریان، موجب حرکت و قیام مردم در دیگر شهرهای مختل ایران شد. به مناسب بزرگداشت شهدای این روز، قیام فراگیر ملت ایران از تبریز آغاز و رفته رفته تمام ایران را فرار گرفت. به همین مناسب کوچه ما کوچه قیام نام گذاری شد. و وقتی حضرت امام «دام ظلّه» به قم مشرف شدند به منزل ما نیز تشریف آوردند، و به محضر ایشان عرض شد که انقلاب اسلامی از این خانه آغاز شده است.

بعد از جریان این سخنرانی در روز ۹۱ دی، در انتظار این بودم که ساواک دنبالم بیاید و دستگیرم کند؛ به این جهت در تهران کاری داشتم رفتم که آن را انجام دهم. وقتی به تهران رفته بودم. شبانه به منزل ما ریخته و همه جا را گشته بودند. □ وقتی از تهران برگشتم و جریان را به من گفتند. خودم را بیشتر آماده کردم و بعد از خداحافظی و آماده شدن، به ساواک تلفن زدم و گفتم: اگر با من کاری دارید از تهران برگشته‌ام. حدود نیم ساعت بعد آمدند و مرا به شهربانی قم بردند، و از آنجا مرا به خلخال تبعید کردند.

تبعیدی من در خلخال چندین ماه به طول انجامید. در این مدت نسبت به من سخت‌گیری فراوان میشد. هر روز لازم بود به شهربانی رفته و دفتری را امضا کنم. منزل ما را شدیداً کنترل می‌کردند؛ حتی رفت و آمدهای عادی را زیر نظر داشتند. تهیه ارزاق عمومی را برای ما مشکل کرده بودند و به کسبه سفارش می‌کردند که از فروش اجناس مورد لزوم به ما خودداری کنند.

یک روز صبح که برای امضا دفتر رفته بودم؛ به من گفته شد که دیگر به منزل برنگردم؛ چون می‌خواستند مرا به سقز ببرند. هر چه اصرار کردم که بروم و حداقل خبر بدهم پذیرفته نشد. مرا به همراه چند مأمور به سقز منتقل کردند. در سقز چند نفر دیگر از آقایان نیز تبعید بودند.

دوران تبعید را با مشکلات فراوان سپری می‌کردیم. دولت شریف امامی که روی کار آمد برای کسب و جاهت - به اصطلاح - زندانی‌های سیاسی را آزاد می‌کرد و تبعیدیها را برمی‌گرداند. در این زمان نیز من از تبعید گاه آزاد شدم.

از آخرین تبعیدگاه خود یعنی سقز کردستان که آزاد شدم امام خمینی «رضوان الله علیه» در پاریس «نوفل لوشاتو» بودند، پس از چند روز در قم به پاریس رفته، در نوفل لوشاتو به محضر مقدس امام «رضوان الله علیه» شرفیاب و چند روز در جلساتی که در محضر آن پرچمدار نهضت اسلامی و استاد بزرگ تشکیل می شد شرکت می نمودم و چند دفعه با معظم له ملاقات خصوصی داشتم.

و در هنگام محرت برای ایران به بنده ورقه ای که با خط مبارک خود نوشته و مطالبی که درباره حکومت اسلامی بعد از سقوط رژیم ستم شاهی در آن مرقوم داشته بودند دادند که بنده آنرا با آقایان دکتر بهشتی و استاد مطهری مورد مذاکره قرار بدهم و نتیجه را به نوفل لوشاتو گزارش بدهم که انجام دادم.

حوزه: آیا دفعه دوم که شما زندان رفتید، مانند دفعه اول در سلول بودید؟

استاد: بله، این دفعه هم در سلول زندانی شدم. سولهایی بود شبیه حمامهای نمره که دو ردیف سلول در یک سالن مسقف بنا شده بود. مدتی که ما در آنجا بودیم رنگ آسمان و خورشید را ندیدم؛ مگر همان چند لحظه ای که در اواخر، ما را برای هواخوری بیرون می آوردند.

تنها دو تا پتوی خشک و خشن به ما داده بودند. داخل سلول را هم به گونه ای ساخته بودند که بقدر امکان بتواند انسان را ناراحت کند. ردون سلول تاریک و رنج آور بود. تا مدت زیادی هیچ چیز برای مطالعه در اختیار ما نمی گذاشتند. تنها بعد از محاکمه بود که تا حدودی از آن مشکل کاسته شد و بعضی از کتابها را می گذاشتند مطالعه کنیم، که متأسفانه به علت کمبود نور، فقط در روز، آن هم با مشکل فراوان، می توانستیم مقداری مطالعه بکنیم.

غذای آنجا نیز بسیار نامناسب بود. همچنین از نظر بهداشت، حمام و غیره هم مشکلات فراوان داشتیم. علاوه بر این، افراد را در آنجا شکنجه می کردند که صدایشان می آمد؛ بسیار دردناک و ناراحت کنند بود، مجموعه این امور، نوعی شکنجه روحی بود که عمداً برای زندانیان فراهم شده بود.

حوزه: یکی از فعالیتهای مهم علماء قم، اعلام مرجعیت و علمیت امام خمینی بود؛ لطفاً در این باره توضیح دهید.

استاد: از جمله جریان‌هایی که در آن دوران پیش آمد، جریان در گذشت آیه الله العظمی حکیم (ره) بود. ما به لحاظ خصوصیات علمی و دیگر خصائص روشن و بارزی که در حضرت امام، سراغ داشتیم، تصمیم گرفتیم کاری کنیم که چهره ایشان، خارج از حوزه‌های علمی نیز برای مردم بهتر و کاملتر شناخته شود. از این جهت تصمیم گرفتیم اعلامیه‌ای بدهیم که: بعد از مرحوم آقای حکیم، مردم به حضرت امام مراجعه کنند. دوازده نفر از مدرسین حوزه علمی قم، که اینجانب نیز جزء ایشان بودم این اعلامیه را در تأیید مرجعیت حضرت امام بعد از مرحوم آقای حکیم امضاء کرده و پخش کردیم. علمای شهرستانها از این اعلامیه استقبال خوبی کردند و در بعضی از مراکز، آقایان اعلامیه را روی منبر برای مردم خوانده بودند که تأثیری گذاشته بود. بعد از صدور این اعلامیه، منتظر بودم که دنبالم بیایند؛ چرا که می‌دانستم صدور چنین اعلامیه‌ای بی‌عاقبت نیست. همین طور هم شد، یک روز ظهر مأمورین ساواک به منزل ما ریختند، و ما در این جریانات نیز به وظیفه خود عمل کردیم.

نکته دیگری که تذکرش مناسب است، این است که: آیت الله حکیم با سال شهادت مرحوم آقای سعیدی در ساواک شاه، مقارن بود. مرحوم سعیدی در همان سال بر اثر شکنجه بسیار به شهادت رسید. امیدواریم خداوند متعال او را با اجداد طاهرینش محشور کند.

حوزه: لطفاً مقداری هم از خاطرات دوران تبعید در خلخال و سقزیان بفرماید. استاد: در آن دوران رسم بود که به دیدار آقایان تبعیدی‌ها می‌رفتند، که این خود یک نوع مبارزه با رژیم به حساب می‌آمد. به دیدن من هم می‌آمدند؛ بخصوص آن زمان که در سقز بودم، دوستان زیادی تشریف می‌آوردند. عموماً سعی من این بود که در این مجالس دیدار، نوعی تبلیغ و روشنگری نیز باشد. تا حد امکان سعی می‌کردم مطالبی را برای آقایان داشته باشم. گاهی از آیات قرآن کریم و بعضی از احادیث، در رابطه با فرجام ظلم و ستم و عاقبت صبر و استقامت، کمک گرفته و نسبت به روحیه مقاوت و امید ورزیدن مطالبی بیان می‌کردم. و چون طبع شعری هم دارم در خلخال که بودم قطعه شعر نسبتاً بلندی گفته بودم که در آن، نمایی از ظلم و جنایت‌های رژیم منفور پهلوی و

قیام مردم شهرهای ایران و چگونگی سرکوب این قیامها بیان شده بود . علاوه بر این ، با تکرار کردن «امید به پیروزی» سعی شده بود نمونه‌ای از روحیه قوی و خستگی ناپذیر مردم انقلابی ما در مقابل وحشی‌گریهای رژیم عرضه شود .
این اشعار که در یک قصیده بلندی مندرج گردیده بود و در ضمن نام کلیه شهرهایی که در تلاطم انقلاب سهم داشتند ذکر شده بود به این ترتیب آغاز گردیده بود :

زهر سو انفجار آید

صدای انزجار آید

خزان رفت و بهار آید

هدف نزدیک می‌گردد

نماند این نظام آخر

ند ملت قیام آخر

بیگیرد انتقام آخر

هدف نزدیک می‌گردد

روان شد جوی خون در قم

بناحق کشته شد مردم

ولی خونها نگردد گم

هدف نزدیک می‌گردد

خیابان ارم پر خون

صفائیه شده جیحون

تمام چهره‌ها گلگون

هدف نزدیک می‌گردد

چه جالب نهضت شوستر

زده بر قلب شه نشتر

به امید دل خوشتر

هدف نزدیک می‌گردد

دوستانی که به دیدن بنده می آمدند بسیار مایل بودن که آن اشعار را بشنوند؛ و عموماً آن را یادداشت کرده و به عنوان نوعی ارمغن با خود می بردند.

آثار و تحقیقات علمی معظم له: از حضور حضرت عالی تقاضا می کنیم نسبت به تحقیقاتی که داشته اید چه آن مقدار که منتشر شده یا در دست تحقیق و به صورت فیش و یادداشت است توضیحاتی بفرمایید.

استاد: مقدمتاً یکی از موضوعاتی که لازم است به آن توجه داشته باشیم موضوع نویسندگی و داشتن قلم است. افراد زیادی بودند که سالیان درازی زحمت کشیدند و درس خواندند؛ ولی چون قلم نداشتند زحمات آنها در سینه هایشان باقی مانده و از دنیا رفته اند و از آنها آثاری باقی نمانده است، می بینیم بسیاری از علماء اسمشان برده می شود، ولی آثاری از آنها باقی نیست. ولی آنها که اهل قلم بودند و در فن نویسندگی مهارت داشتند، توانسته اند دست به تألیف بزنند و آثار علمی خودشان را بنویسند، قرنهاست که از دنیا رفته اند؛ امام آثارشان هست. از آنها استفاده می شود و نامشان جاودان است.

در کلام حضرت امیر مؤمنان چنانکه در نهج ابلاغه آمده است فرمودند:

«یا کمیل معرفة العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعة فی حیاة، و جمیل الأحدوثة بعد و فاته و العلم حاکم، و المال محکوم علیه... هلک خزان الأموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقي الدهر أعيانهم و مفقودة و امثالهم فی القلوب موجودة».

مروحوم والد ما از ابتدای تحصیل بنده، عنایت زیادی داشتند که با فن نویسندگی آشنایی پیدا کنم. خدمت آن بزرگوار بود که با قلم آشنا شدم.

نمونه آثار و تألیفات معظم له:

راجع به کتابهایی که بنده نوشتم آنچه چاپ و منتشر شده است عبات است از:

۱. کتاب انسان و جهان، موضوع این کتاب نوعی خداشناسی است با توجه به

شگفتیهای آفرینش جهان و انسان.

۲. شگفتیهای آفرینش، که مربوط به عالم گیاهان و جانوران است.

۳. جهان آفرین، که مربوط است به عجایب منظومه شمسی.

۴. کتاب دانش عصر فضا، که موضوع آن ستارگان ثابت است با مقدماتی جامع.

۵. کتاب داستان باستان.

۶. کتاب ما و مسائل روز .

قبل از انقلاب چند سالی در حوزه علمیه قم پنجشنبه‌ها در مدرسه مدرسه فیضیه درسی داشتیم به نام «جلسات علمی پرسش و پاسخ» در آن جلسات سؤالات زیادی مطرح می‌شد، کتبی و شفاهی، که به آنها پاسخ می‌گفتم. مجموع این پرسش و پاسخ‌ها موضوع این کتاب را شکل می‌دهد. عده‌ای از فضایی حاضر در آن جلسه، که نامشان نیز در پشت جلد کتاب هست، با نظارت بنده این کتاب را تنظیم کردند. دو نفر از تنظیم کنندگان آن کتاب به شهادت نائل گشتند «رحمة الله علیهما». البته سه جلد کتاب کوچک هم به نام جلسات علمی پرسش و پاسخ، بعد چاپ شد که این هم محصول همان جلسه روزهای پنجشنبه چندین ساله است.

۷. خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، در این کتاب چهره خوارج ترسیم شده است.

۸. آغاز یک حرکت انقلابی در مصر، مربوطه به عهدنامه مالک اشتر است.

۹. بیت المال از دیدگاه نهج البلاغه.

در این سه کتاب، برخی از مطالب درس نهج البلاغه چاپ شده است. این درس، در مسجد اعظم قم با شرکت صدها نفر از فضایی محترم حوزه علمیه قم برگزار می‌شد. که متأسفانه ساواک مانع ادامه این درس شد.

۱۰. اقتصاد اسلامی، (در دو جلد) این کتاب مجموع سلسه مقالات مختلف و متنوعی

است که قبلاً در مجله پاسدار اسلام به چاپ رسیده بود.

۱۱. منطق خداشناسی، این کتاب محصول درسهایی است که در حوزه مقدسه قم،

پیرامون مسائل خداشناسی داشتیم.

۲۱. جمهوری اسلامی، وقتی که انقلاب پیروز شد، بعضی شبهاتی پیرامون آن مطرح

می‌کردند: که چه می‌شود و چه خواهد شد؟ روزنامه‌ها هم مطرح می‌کردند. من این

کتاب را نوشتم که پاسخ‌گویی بعضی از شبهات آن روز باشد.

۳۱. جهاد (عربی به فارسی).

۴۱. آمادگی رزمی و مرزداري در اسلام.

۵۱. امر به معروف و نهی از منکر (به عربی و فارسی).

۶۱. اسلام مجسم شرح و حال علمای بزرگ اسلام.

۷۱. جایگاه بانوان در اسلام.

۸۱. رساله توضیح المسائل.

۹۱. هزار و یک مسأله فقهی استفتائات ج ۱ و ۲.

۰۲. مناسک حج (عربی - فارسی).

۱۲. منتخب المسائل (عربی).

۲۲. کتاب الخمس.

۳۲. مسائل من اجتهاد و التقليد.

۴۲. استفتائات در رابطه با ربا.

این کتاب درس خارج فقه بنده، در حدود سال ۰۵۳۱ است که پس از تنظیم و ترتیب خواستم چاپ کنم، ولی ساواک مانع شد و نگذاشت؛ تا این که مسافرتی برای من به کشور پاکستان پیش آمد. در ضمن سفر، چون کتاب را همراه داشتم، به بعضی از علمای بزرگ پاکستان دادم، که در لاهور پاکستان چاپ شد. و بعد آن کتاب را برادر محترم آقای محمدی اشتهاردی، به فارسی ترجمه کرده و اکنون منتشر گردیده است.

حوزه: اگر ممکن است انگیزه مسافرت به پاکستان را بیان فرمائید.

استاد: انگیزه مسافرت به پاکستان این گونه بود که: حدود پانزده نفر از علماء و فضلاء پاکستان با چند نفر از مشاهیر آن کشور به قم آمده بودند. در ضمن به منزل ما هم آمدند و گفتند: ما آمده ایم که یک نفر از مجتهدین حوزه قم را به پاکستان ببریم؛ چون در آنجا حدود سی میلیون شیعه هستند که رهبر و سرپرستی ندارند، که از لحاظ علمی و آگاهی های لازم و زنده ای باشد و بتواند شیعه را در مقابل و هابیت و انحرافها و کمونیستها حفظ و تقویت کند. به من نیز برای رفتن به پاکستان پیشنهاد کردند. من گفتم: شما با آقایان دیگر نیز صحبت کنید. من نظرم را روز آخر به شما می گویم. این افراد، حدود پانزده روز اینجا بودند و در درس آقایان شرکت می کردند. جلسه درس ما هم چند دفعه آمدند. اواخر آمدند و گفتند: نظر شما چیست؟ گفتم: آقایان چه گفتند؟ گفتند: افراد مورد نظر ما گذر هائی داشتند؛ و هیچ کس تاکنون جواب مثبت نداده است.

من گفتم: حال من می آیم پاکستان، تا اوضاع آنجا را بینم.

گفتند: همین هم برای ما مغتنم است.

آنجا احساس کردم که ما طلبه‌ها و حوزه‌های علمیه، در رابطه با پاکستان، که در حدود سی میلیون شیعه دارد، مسئولیت شدید داشته و داریم؛ چرا که سی میلیون شیعه در مقابل سیل انبوه شبهاتی که از طرف وهابیان، بهائیان و کمونیست‌ها القاء می‌شود؛ و تقویت‌های بی‌اندازه‌ای که اجانب و مستکبرین از آنان در مقابل شیعیان به عمل می‌آورند قرار گرفته‌اند، مخصوصاً کمک‌های مادی عربستان سعودی.

من حدود بیست و پنج روز آنجا ماندم و در جلسات آنان شرکت کردم. شیعیان پاکستان، مردمی باصفا و صمیمی و خوش عقیده هستند.

متأسفانه، آب و هوای پاکستان با وضعیت مزاجی من سازگار نبود؛ لذا بنده هم به آنان با کمال تأسف جواب منفی دادم.

حوزه: حضرت استاد، اکنون اسامی کتابهایی را که هنوز چاپ نشده است، بفرمایید.
استاد، اما کتابهایی که چاپ نشده عبارتند از:

۱. راهنمای نهج البلاغه و شروح آن. موقعی که نهج البلاغه را بحث می‌کردم، چهار شرح مورد نظرم بود: شرح ابن ابی الحدید، شرح خوئی، شرح ابن میثم بحرانی و شرح فی ظلال، تألیف محمد جواد مغنیه. در این شروح مطلب بگونه متفرقه آمده است. مطالب این شروح را طبق حروف تهجی دسته بندی کردم؛ و مشخص کردم هر کدام از این شروح، موضوعات را (اعم از مطالب یا اعلام)، در کجا بحث کرده‌اند.
اگر این کتاب که به نظر من کتابی جامع و جالب است چاپ شود، راهنمای خوبی خواهد بود برای بهره‌برداری از نهج البلاغه و شروح آن.

۲. طبقات الرجال و ثقاتهم و فقهایهم.

۳. قضاء و شهادت، در ۲ جلد.

۴. ارث.

۵. خمس و انفال، در ۳ جلد.

۶. مضاربه.

۷. صلاة المسافر.

۸. دیات، در ۲ جلد.

۹. مکاسب محرمه.

۱۰۱. أحكام النساء.

۱۱. یک دوره کامل اصول فقه.

۲۱. تراجم و احوال علمای اسلام در ۶ جلد.

۳۱. اخلاق و عرفان.

۴۱. سیاست و حکومت و بیت المال در نهج البلاغه.

حوزه: آیا حضرت عالی غیر از تدریس در حوزه علمیه قم، فعلا اشتغال دیگری هم دارید؟

استاد: کار عمده بنده اکنون، تدریس فقه و اصول در حوزه علمیه قم است. مقداری از اوقاتن خود را نیز صرف نوشتن مطالبی، که از نظر بنده مهم است، می‌نمایم. این نوشته‌ها کم کم بصورت کتاب درمی‌آید، که هم‌اکنون بسیاری از آنها بطبع رسیده و مقداری هم بطبع نرسیده است.

یکی دیگر از کارهای بنده، اداره مدرسه مهدی موعود علیه السلام است، که در حدود دویست نفر از طلاب محترم با برنامه مخصوص در آنجا مشغول درس خواندن می‌باشند. تأسیس مدرسه، به این شرح است که: بنده، با آیت الله شهید حاج شیخ محمد مفتاح همدانی، که از آغاز طلبگی مدتی هم حجره و تا هنگامی که آن مجاهد بزرگ به شهادت رسیدند، با هم در ارتباط بودیم؛ تصمیم داشتیم که یک مدرسه، که پایگاه تعلیم و تربیت باشد، با هم بوجود بیاوریم. آن شهید بزرگوار، در این رابطه پولی، در حدود یک میلیون و دویست هزار تومان، فراهم کرده بودند، که بعد از شهادت ایشان، فرزندان و خانواده آن شهید مجاهد به محضر مبارک حضرت امام، دام ظلّه العالی، شرفیاب شدند و جریان آن پول، در اختیار اینجانب قرار بگیرد، تا اقدام مقتضی بعمل بیاید.

اینجانب نیز، با بعضی افراد خیر اندیش، مطلب را در میان گذاشتم؛ تا بالاخره پس از فراهم شدن مقدار قابل توجه دیگر، یک نفر خیر اندیش، حاضر شد هشتصد متر زمین در اختیار گذاشته و پانصد هزار تومان نیز کمک نماید.

بالاخره، این مدرسه در چهار طبقه، با یک سرداب بزرگ و چندین مدرس و کتابخانه تأسیس گردید. در این چند سال، که دفاع مقدس بر پا بود، همیشه یک سوم از طلاب

محترم آن حوزه ، به نوبت در جبهه بودند . از این آقایان ده نفر شهید شدند ؛ و چهل - پنجاه نفر زخمی و معلول را به اسلام تحویل دادند و هم اکنون با جدیت تمام مشغول تحصیل می باشند .

فصل سوم

نظم - سحر خیزی و تهجد

سؤال : کسانی که با جناب عالی آشنائی بیشتری دارند از نظر جناب عالی در کارها و اینکه برای هر یک از کارهای زندگی خود برنامه دقیقی تنظیم کرده اید ، سخن می گویند لطفا مقداری درباره نظم و برنامه ریزی در زندگی توضیح بدهید ؟

جواب : بلی بنده از آغاز زندگی به لزوم داشتن برنامه و رعایت نظم در زندگی ایمان داشتم و دارم اعتقاد بر این است که رمز موفقیت و پیشرفت در زندگی در سه مقوله خلاصه می شود :

۱- نظم ۲- جدیت ۳- استقامت

در رابطه با «نظم» همین اندازه کافی است که در وصیت نامه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که آنرا در آستانه شهادت خود فرمودند (نظم) را سرلوحه برنامه زندگی معرفی کردند :

« اوصیکا و جمیع ولدی و من بلغه کتابی بتقوی اللّٰه و نظم امور کم »

یعنی شما فرزندانم «حضرت مجتبی و حضرت سید الشهداء علیه السلام» و همه فرزندانم و هر کسی که این نوشته باو برسد را به دو امر مهم ، داشتن تقوا و رعایت نظم ، توصیه می کنم .

بر این اساس بنده اوقات خود را همیشه تقسیم میکنم و برای هر کاری اعم از درس ، بحث ، مذاکرات علمی ، مطالعه ، نوشتن ، کارهای اجتماعی ، حتی خواب ، استراحت و غذا خوردن وقت معینی را به طور دقیق تنظیم می کنم و موفقیت خود را در این موضوع می دانم .

اگر شما سرگذشت بزرگان را که بنده از آنها سرمشق گرفته‌ام مورد مطالعه قرار دهید خواهید دید، کلیه کسانی که در عرصه زندگی موفق بوده‌اند، نظم در زندگی را سرلوحه تمام اعمال خود قرار داده‌اند. این موضوع مخصوصاً برای سرپرست یک خانواده و یک اداره و بالاخره یک مجتمع خیلی مهم است. افراد نامنظم که حتی در مطالعه خود امروز کتابی را برگزیده و مطالعه می‌کنند و بجائی نرسانده فردا کتاب دیگری را دست می‌گیرند، موفق نیستند.

جدیت در کارها و در راه رسیدن به هدف نیز، یکی از کلیدهای موفقیت است شما نمونه‌های فراوانی از موفقیت را در زندگی بزرگان می‌بینید مثلاً شیخ مفید (ره) (۰۰۲ کتاب تألیف کرده است که با مطالعه تعدادی از آنها که در دست است به اهمیت بقیه پی می‌بریم، و شیخ بزرگوار صدوق (ره) (۰۰۳ کتاب به رشته تألیف درآورده است که فقط ۴۲ تا از آنها دست دست است، همچنین علامه حلی (ره) در حدود ۰۰۵ کتاب تألیف کرده است که تذکره و تحریر و منتهی و قواعد نمونه‌ای از آنها است، با علامه مجلسی با این همه تألیفات از جمله کتاب جواهر با آن عظمت و دقت، و شاه کارهای عظیم و چشمگیر و موفقیت بارش فقط و فقط در گرو جدیت است.

اهمیت استقامت نیز روشن است؛ زیرا افراد بی‌اراده و سست اراده و کسانی که زود خسته و وامانده می‌شوند و عقب نشینی می‌کنند هرگز در زندگی موفق نخواهند شد و نمی‌توانند گامی بجلو بردارند.

آخرین سؤال این که: چه در مسافرتها و چه در وطن بسیار اتفاق افتاده است که شبها نیز در محضرتان باشم، دیده‌ام که به سحر خیزی و تهجد خیلی مقید هستید مقداری هم در این باره توضیح بدهید.

در پاسخ باید عرض کنم که سحر لحظات بسیار مبارکی است، وقت تهجد و عبادت است، وقت انس گرفتن با محبوب حقیقی در خلوت شب است وقتی است که ائمه اهل بیت علیه السلام همواره مردم را به بیداری و تهجد در آن ترغیب می‌فرمودند: در این هنگامه که علمای بزرگ و صالحان روزگامی همیشه در آن وقت بیدار بودند و این عبارت را نیز در حالات آنها می‌خوانیم: «ما طلع الفجر علیه و هو نائم» یعنی هرگز اتفاق نیفتاد که فجر طلوع کند و آنها در خواب باشند. آنان در این لحظات نورانی در پیشگاه حق

تعالی خاضع بودند ، به خواندن نماز و تلاوت قرآن و استغفار می پرداختند ، و حل مشکلات و برآوردن حوائج مهم خود را در این ساعات از آن ذات مقدس می خواستند و به مقصود هم می رسیدند . همچنین خداوند ریم در دو جای قرآن کسانی که در سحرگاهان به راز و نیاز می پردازند و از خداوند کریم و رحیم بخشایش گناهان خود را می خواهند مورد تمجید قرار داده است :

« الصابرين و الصادقين و القاتنين و المنفقين و المستغفرين بالأسحار » و یا در «
بالأسحار هم يستغفرون »

وره آل عمران آیه ۷۱ .

وره الذاریات آیه ۸۱ .

وقت سحر ، بنابر اظهر آخرین قسمت از یک ششم شب که منتهی به طلوع فجر می شود می باشد .

هر چند وقت نماز شب از نصف شب آغاز می شود و تا طلوع فجر ادامه پیدا می کند ؛ ولی هر چه به طلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب بیشتری دارد .

برای نماز شب فضیلت های فراوانی وارد شده و تأکید بسیاری از اهل بیت عصمت و طهارت - سلام الله علیهم برای بجا آوردن آن به عمل آمده است ، و خواص و فوائد زیادی برای آن ذکر شده است که نمونه ای از آنها به این شرح است :

۱. نماز شب ، شرافت مؤمن است .

۲. نماز شب ، گناهانی را که انسان در روز ممکن است انجام دهد ریشه کن می سازد .

۳. نماز شب ، چهره انسان را نورانی و شاداب می کند .

۴. نماز شب ، موجب سلامت بدن می گردد و درد و مرض را از انسان دور می گرداند .

۵. نماز شب ، بوی انسان را دلپذیر می کند .

۶. نماز شب ، بازع فراوانی روزی می گردد .

۷. نماز شب ، زینت انسان در عالم آخرت است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند

: مال و فرزندان زینت دنیا و هشت رکعت نماز شب (به استثنای نماز شفع وتر) زینت

انسان در جهان آخرت است .

۸. نماز شب ، موجب بخشودگی گناهان می گردد .
۹. نماز شب ، غصه و اندوه‌هایی را که در روز ممکن است دامنگیر انسان بشود ، برطرف می‌سازد .
۱۰. نماز شب ، موجب افزایش دامنه دید و روشنایی چشم می‌گردد .
۱۱. نماز شب ، خلق و خوی انسان را نیکو می‌گرداند .
۲۱. نماز شب ، موجب ادای دین و قرض انسان می‌شود .
۳۱. نماز شب ، فرح و نشاط مخصوصی به روح انسان می‌بخشد .
۴۱. نماز شب ، کفاره گناهان می‌شود .
۵۱. نماز شب ، ارمغان بهشت می‌گردد .
۶۱. نماز شب ، در هر خانه‌ای که خوانده شود آن خانه به اهل آسمان روشنایی می‌دهد . چنانکه ستارگان آسمان به اهل زمین روشنایی می‌دهند .
۷۱. نماز شب ، درجه و مقام انسان را نزد خداوند بالا می‌برد .
۸۱. نماز شب ، انسان را از عذاب قبر ایمن می‌دارد .
۹۱. نماز شب ، موجب افزایش عمر انسان می‌گردد .
۱۰۲. نماز شب ، چون سدی در مقابل از ارتکاب گناه ایستادگی می‌کند .
۱۲. بیدار کردن اعضای خانواده برای خواندن نماز شب موجب جلب رحمت پروردگار می‌گردد .

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند :

افتخار ، سربلندی ، زینت دنیا و آخرت برای مؤمنین در سه چیز است .

۱. نماز و عبادت خداوند، در آخر شب .

۲. داشتن خود کفائی ، استقلال و چشم نداشتن به آنچه که در دست دیگران است .

۳. رشته ولایت و محبت را با امام معصومی که از اهل بیت پیغمبر - است امام زمان

ارواحنا فداه - مستحکم گرداندن .

آخرین سؤال : اگر پیغمبی و کلامی دارد بیان فرمائید :

جواب : بنده خود را کمتر و کوچکتر از آن می‌دانم که پیغمبی داشته باشم ؛ وی این مطلب را به عرض می‌رسانم که در عصر ما جریانی پیش آمد که در طول تاریخ هزار و

چند صد ساله اسلام سابقه نداشته است ، آن هم سقوط حکومت جباران و فرمانروایان و پدید آمدن حکومت اسلامی است ، این موضوع نعمتی است بزرگ که به دست یک مرد الهی ، مجتهد وارسته ، فقیه شجاع ، با شهامت ، مدیر ، مدبر و آگاه به اوضاع زمان با توفیق خداوند متعال توانست پرچم نهضت اسلامی را به دوش گرفته و مردم مسلمان ایران و علمای بزرگ حوزه‌ها و شهرها پشت سر او به راه افتادند . با تحمل زحمات ، زندانها ، تبعیدها ، شهادت شهداء و تحمل خسارتهای فراوان مالی با داد خون هزاران شهید این نهضت را به ثمر رساندند و حکومت اسلامی که منتهای آرزوی علمای بزرگ اسلام در طول قرنها بود بوجود آوردند ، اکنون لازم است ، پس این نعمت یعنی نعمت ، قدرت پیاده کردن احکام اسلام را بدانیم ، و همه و همه همت کنیم که این انقلاب را حفظ کنیم و در برابر نقشه‌های استعمارگران بیدار باشیم .